

پیام تبریک مصطفی هجری به مناسبت سال نو میلادی

سال نو میلادی بر همه مسیحیان جهان، پیروان آیین مسیحیت و همه کسانی که سال نو ۲۰۲۵ را جشن می‌گیرند تبریک می‌گوییم. در شرایطی که استقبال سال نو میلادی می‌رویم که خاورمیانه به عنوان منطقه‌ای کثیرالمثله و آیینی با تغییرات جدی روبرو است. در این شرایط امیدواریم که سال نو میلادی و وضعیت تازه سیاسی موجب گسترش آزادی و ارزش‌های جامعه در منطقه گردد. امیدوارم ملت‌های ایران در نتیجه شرایط به وجود آمده به آزادی و اهداف خود برسند. به ویژه پیروان آیین مسیحیت و سایر ادیان که از سوری رژیم ایران تحت عنوان مقدسات و شریعت اسلام سرکوب می‌شوند و از آزادی‌های سیاسی و آیینی و حقوق اساسی خود محروم شده‌اند. به امید صلح، همزیستی، آزادی و برابری ملت‌های منطقه

مصطفی هجری

مسئول مرکز اجرایی حزب دمکرات کردستان ایران
۱۱ دی ماه ۱۴۰۳ (۳۱ دسامبر ۲۰۲۴ میلادی)

ما بذر بوده و بر خاک خود ریشه داریم

اینجا میهن آزادیخواهی و رسالت خاکی پوشان است



حزب دمکرات کردستان ایران: هیچ مذاکره‌ای با جمهوری اسلامی در جریان نیست



حزب دمکرات کردستان ایران با انتشار یک بیانیه کوتاه جهت تنویر افکار عمومی، شایعات اخیر مبنی بر مذاکره با جمهوری اسلامی ایران را تکذیب کرد. متن این بیانیه به شکل زیر است: چند روز پیش در یک مقاله به قلم انور حسین (بازگر)، روزنامه‌نگار، متنی پیرامون وضعیت منطقه در شبکه‌های اجتماعی انتشار یافته که در آن چند بار از حزب دمکرات کردستان ایران نام برده شده است که محتوای هیچ کدام از آن صحت ندارند. نویسنده در این متن به آنچه خود "مذاکره حزب دمکرات با جمهوری اسلامی ایران در بغداد" و "بی‌نتیجه ماندن این مذاکرات" خوانده، پرداخته است. در همین ارتباط خطاب به افکار عمومی اعلام می‌کنیم که حزب دمکرات با وجود اعتقاد راسخ و دیرینه‌اش به دیالوگ و گفتگو در راستای حل مسالمت‌آمیز مسئله ملی مردم کردستان، اما هیچ گفتگو یا مذاکره‌ای با جمهوری اسلامی در جریان نیست. همچنین، سیاست و روابط حزب دمکرات کردستان در سطح کشورها جریان‌های سیاسی، بر اساس منافع عمومی مردم کردستان بنیان نهاده شده و بر همان مبانی نیز، باقی مانده و پیش خواهد رفت.

حزب دمکرات کردستان ایران
مرکز رسانه
۳ دی ماه ۱۴۰۳
۲۳ دسامبر ۲۰۲۴

احضار و پرونده‌سازی علیه ۵۸ هموطن کورد به اتهام «رقص و پایکوبی و نمادگرایی» در پیرانشهر

علی دانشی، دیاکو محمودی، عبدالرحمن سواره، محمد داوری، احمد عبدالعزیز، حمزه زیباکلام، شریف یوسفی، امید چاویز، مهران کریمی، رحیم عزیزی خلخانه، ابوبکر ایران دوست، محمد رستگار، سیدامید قریشی، امیر رسولیان پور دشمس، جعفر عزیزی، عبدالسلام امینی، رحیم زهرا، ابراهیم مردانی، عمر یوسفی، سیدمحمد صالحی، مراد رسول سید رسولی، حسن فراستی، شاد طبیب مدرسی، عادل دانشی، بایزید خضری، حسن رسولزاده، کمال کاکارش، خالد احمدزاده، کامیار خضری، آرمان رحمانی پور، حسن چمنی، محمد رسول پور، صدیق کریمی، الیاس محمدی، مکاتیل احمدزاده

نام‌های کومار در افتاده و امیر فراستی شاد در میان احضار شدگان می‌باشند. اسامی ۵۸ تن احضار شده به شرح زیر می‌باشد:

عبدالله شاربان، انور تاره، چیا قاسمی، اسماعیل محمدی ارشد، دیار محمودی، جمال محمودی، شیخ محمد ماملی، بهمن چشته، ابوبکر حسنی نژادی، امید محمدی، حسین خدیروپور، رسول پیروتی، منصور قادرزاده، یوسف محمدامینی کانی سیران، حسن اسماعیلی، مبین پاس، ابراهیم اسماعیلی، زانیار خضری، عزیز خضری، بدیع احمدزاده، محمدشریف امینی کانی سیران، محمد در افتاده، حسن در افتاده،

طی روزهای گذشته، ۵۸ هموطن کورد اهل پیرانشهر به دنبال رقص و پایکوبی در یک مراسم عروسی به دستور «مجتبی محمودی»، دادستان پیرانشهر به یکی از شعبه‌های بازپرسی دادگاه پیرانشهر احضار و علیه این افراد پرونده‌سازی شده است.

این ۵۸ هموطن کورد به اتهام «تبلیغ علیه نظام (رقص و پایکوبی و نمادگرایی)» در یک مراسم عروسی و انتشار ویدیوهای گسترده آن در فضای مجازی به یکی از شعبه‌های بازپرسی دادگاه انقلاب پیرانشهر احضار شده‌اند. اعضای خانواده دو تن از شهدای خیزش انقلابی ژن ژیان نژادی در پیرانشهر به

خیانت به فلسفه و روشنفکران!
(در حاشیه گفتگوی مهدی نصیری و بیزن عبدالکریمی)

شاهرخ حسن زاده
۸

حسام دست پیش :
خیزش مردمی ایران در نهایت جمهوری اسلامی را ساقط خواهد کرد

مصاحبه: شهرام سبحانی
۵

دیپلماسی زنان کاتالیزوری برای کاهش خشونت

آزاد مستوفی
۴

قوی سیاه، کنکالو، آپوکالپتو:
پیش بینی آینده ایران در سال ۲۰۲۵

احسن حسن پور
۲

علیه فاشیسم!

رضا دانشجو
۲

قوی سیاه، کنکلاو، آپوکالیپتو: پیش‌بینی آینده ایران در سال ۲۰۲۵



وجود پیش‌بینی‌ناپذیری، تأثیرات عمیق و گسترده‌ای بر منطقه و حتی جهان داشته است.

طالب با معرفی قوی سیاه تلاش می‌کند نشان دهد که در دنیای ما، بسیاری از تغییرات مهم ناشی از رویدادهایی غیرمنتظره است. او همچنین تأکید دارد که به‌جای تمرکز بر پیش‌بینی آینده، بهتر است انعطاف‌پذیری خود را در مواجهه با چنین رخدادهایی افزایش دهیم.



احسن حسن پور

کنکلاو:

کنکلاو (Conclave) به فرایند خاص انتخاب پاپ در کلیسای کاتولیک اشاره دارد. این مراسم که از قرون وسطی تا به امروز حفظ شده، با مجموعه‌ای از تشریفات دقیق و قوانین خاص برگزار می‌شود. کاردینال‌های کلیسا در فضایی کاملاً ایزوله (معمولاً در نمازخانه سیستین) گرد هم می‌آیند و تا زمانی که پاپ جدید انتخاب نشود، از آن مکان خارج نمی‌شوند. واژه "کنکلاو" از لاتین cum clave گرفته شده و به معنای "با کلید" است، که نمادی از محرمانگی و اهمیت این رویداد است. انتخاب پاپ در کنکلاو، فرایندی است که تصمیم‌گیری درباره بالاترین مقام مذهبی-سیاسی در جهان کاتولیک را به نمایش می‌گذارد و از نظر الهیاتی، این انتخاب به عنوان هدایت الهی تلقی می‌شود.

در نظام جمهوری اسلامی ایران، انتخاب رهبر توسط مجلس خبرگان رهبری انجام می‌شود. این مجلس متشکل از فقیهان منتخب شورای نگهبان است که وظیفه‌ای حیاتی برای تعیین مقام رهبری دارند. جلسه خبرگان برای انتخاب رهبر نیز شرایط ویژه‌ای دارد:

۱. اهمیت مقام انتخاب‌شونده: همچون پاپ در کنکلاو، مقام رهبری در نظام ایران بالاترین جایگاه مذهبی و سیاسی است و نقشی اساسی در هدایت کلی نظام دارد.
۲. مشورت و محرمانگی: جلسات خبرگان در انتخاب رهبر در فضایی محرمانه انجام می‌شود.
۳. الهیاتی بودن انتخاب: همانند انتخاب پاپ که به عنوان الهامی الهی شناخته می‌شود، در ادبیات رسمی جمهوری اسلامی نیز انتخاب رهبر با تأکید بر تأیید الهی و مشروعیت شرعی همراه است.

کارل اشمیت در نظریه الهیات سیاسی خود تأکید می‌کند که حاکمیت در ذات خود امری استثنایی است و تصمیم‌گیری در مواقع بحران، تجلی واقعی حاکمیت را

لنین می‌گوید گاهی ممکن است سی یا چهل سال بگذرد و اتفاقی نیفتد، اما روزهایی می‌رسند که طی چند هفته به اندازه سی یا چهل سال اتفاق می‌افتد. نقل قول غیر معتبری نیز از هانا آرنه وجود دارد که می‌گوید: "تا پانزده دقیقه قبل از فروپاشی، همه چیز عادی است." در این نوشتار بر این ادعا هستیم که ما در آستانه‌ی آن روزهای تاریخی و آن پانزده دقیقه‌ی معروف هستیم. برای شروع بحث، ابتدا با تعریف سه اصطلاح آغاز می‌کنیم:

قوی سیاه، کنکلاو، آپوکالیپتو. اصطلاح قوی سیاه توسط نسیم نیکلاس طالب، نویسنده و نظریه‌پرداز، در کتابی با همین نام مطرح شد. این مفهوم به رویدادهایی اشاره دارد که به‌ندرت اتفاق می‌افتند، اما تأثیرات بسیار بزرگ و غیرمنتظره‌ای دارند. قوی سیاه، در واقع، استعراهای است برای مواردی که از نظر آماری بسیار نادر اما عمیقاً مهم هستند. به گفته طالب، یک رویداد برای اینکه قوی سیاه محسوب شود، باید سه ویژگی داشته باشد:

۱. پیش‌بینی‌ناپذیری: هیچ‌کس نمی‌تواند آن را از قبل پیش‌بینی کند.
 ۲. تأثیر بزرگ: پیامدهای آن بسیار گسترده و ماندگار است.
 ۳. قابل توضیح پس از وقوع: بعد از رخ دادن، افراد تلاش می‌کنند با دلایل مختلف آن را توجیه کنند، هرچند پیش از آن نتوانسته بودند آن را ببینند.
- مثال‌های قوی سیاه:
- حملات ۱۱ سپتامبر
 - بحران مالی ۲۰۰۸
 - ظهور اینترنت و انقلاب دیجیتال
- در این نوشتار، ما عملیات طوفان الاقصی یا رویداد هفتم اکتبر و جنبش زن، ژان، نازادی را به‌عنوان قوی سیاه برای خاورمیانه فرض می‌کنیم. این رویداد، با



علیه فاشیسم!

بویژه در میان اشغالگران کوردستان همیشه مهم‌ترین مانع نرسیدن به یک راه حل اساسی برای حل نه مشکل کوردها بلکه سایر ملیت‌های واقع در این منطقه بوده که به نوعی سرزمینشان تحت اشغالگری قرار گرفته است. پان ترکیسم، پان فارسسیم دو نمونه از نوع دیدگاه فاشیستی در میان اشغالگران کوردستان است. تفکر پان فارسسیم (با نام جعلی ایرانسیم) از زمان پهلوی‌ها با القای نظریه یک ملت، یک زبان و یک پرچم آغاز پروژه حذف و آسیملاسیون دیگر ملیت‌های ایرانی بود. در نگاه پهلوی‌ها و پان فارسسیم فقط یک زبان در این جغرافیای گسترده وجود داشت و یک نفر هم توان پاسداری از این زبان و فرهنگ را داشت آنهم شاهنشاه بود!!! بعد از فرار شاه و آمدن خمینی اینبار فاشیسم از نوعی مذهبی‌اش، سایه سنگینش را بر ایران گستراند و همه چیز جز دین دستوری حکومت نادیده و سرکوب شد!

متأسفانه سالها بعد از تجربه تلخ این نوع زمامداری، اینک فاشیسم در هر دو نوعش ایران و ملیت‌های حاکم در این جغرافیا را تهدید می‌کند. فاشیسم مذهبی رژیم رو به زوال خامنه‌ای و فارسسیم جماعت پهلوی چی!

متأسفانه باید گفت در نگاه هردو گروه کوچکترین اثری از آگاهی از واقعیت‌های جامعه متنوعی ایرانی از چه از لحاظ فرهنگی و چه از لحاظ زبانی وجود ندارد و با گذشت زمان فقط تفکر حاکم بر این جریان‌ها دگم‌تر و رادیکال‌تر شده است.

هر چند باید گفت در کل طرفداران هر دو فرقه بخش ناچیزی از جامعه ایران را تشکیل می‌دهند اما واقعیت تلخ این است که به دلیل ضعف در ساختاریافتگی جامعه سیاسی ایران و نبود احزاب و جریانات سیاسی صاحب جایگاه در ایران، وجود این گروه‌ها می‌تواند خطر بسیار بزرگی برای دموکراسی و حقوق بشر نه تنها در ایران بلکه در خاورمیانه باشد.

علیه فاشیسم و شعارهای پوپولیستی‌اش، راهی جز اتحاد و آگاهی وجود ندارد. برای غلبه بر تفکری که هیچ ارمغانی جز تباهی و نابودی ندارد باید جریان‌های آزاد یکدل و یکصدا برای نابودی این سم مهلک تلاش کنند.

این آگاهی ستودنی از ماهیت فاشیست‌ها که در جغرافیای دربند کوردستان در جریان‌های انقلاب ژینا بارها طنین انداز شد باید تکرار و تکثیر شود. این واقعیت را نباید فراموش کرد؛ با فاشیست‌ها نه می‌شود گفتگو کرد و نه افکارشان را تغییر داد. تنها راه حل در برابر این سم مهلک مبارزه و آگاه‌سازی است. مانند تماشاگران آلمانی با شعار "نازی، برو بیرون!" یا آنچه کوردستان فریاد می‌زد را باید فریاد زد: "کوردستان، کوردستان، گورستان فاشیست‌ها".

و ناپایداری اقتصادی شرایط کشور را بسیار متزلزل کرده بود. بحران اقتصادی بین‌المللی سال ۱۹۲۹ این احساس یاس و سرخوردگی را بیشتر می‌کرد. هیلتر که در جنگ جهانی اول به عنوان سرباز حضور داشته و زخمی هم شده بود در سال ۱۹۱۹ به گروهی کوچک که خود را حزب ناسیونال سوسیال (National Social) می‌نامیدند پیوست و مدتی بعد به رهبری حزب رسید این آغاز ترویج ایده‌های نژادپرستانه و آنتی سمیتیزم او بود. هیلتر در بازه زمانی کوتاهی که در زندان بود کتاب نبرد من (mein Kampf) را نوشت که حاوی افکار او مبنی بر برتری نژادی آلمان‌ها و تسلط نازی‌ها بر کل جهان است. نکته جالب آنکه هیلتر برای رسیدن به قدرت کاملاً از مسیر قانونی و انتخابات وارد شد! در واقع همانطور که گفته شد جامعه سرخورده و ناراضی آن زمان بیشتر از هر زمان دیگری آماده پذیرش شعارها پوپولیستی و اغواکننده هیلتر برای تسلی غرور شکسته شده بود!!

حالا می‌توان فهمید که چرا شعار ظاهرًا معقول "آلمان برای آلمانی‌ها" اینقدر برای مردم آلمان ترسناک به نظر می‌رسد. هرچند در سال‌های اخیر حزب راست‌گرای آلترناتیو برای آلمان (AFD) توانسته است مرحله به مرحله در لوی شعارهای پوپولیستی و پنهان شدن در پشت بعضی واقعیت‌های اقتصادی جامعه آلمان و البته به مدد اقدامات تروریستی اسلام‌گرایان رادیکال، بر محبوبیت خود بیفزاید اما هنوز اکثریت جامعه آلمان با ترس نسبت به اقدامات و قدرت گرفتن این حزب می‌نگرند. آنها می‌دانند چگونه پوپولیسم نازی‌ها نه تنها جامعه آلمان بلکه اروپا را به ورطه نابودی کشاند و از کشورشان یک خرابه ساخت که سالها قابل بازسازی نبود.

آنها می‌دانند بزرگترین قدرت اقتصادی جهان و سومین قدرت بزرگ اقتصادی جهان چقدر به نیروی کار متخصص خارجی نیاز دارد. آنها می‌دانند. واقعیت این است که واکنش بیشتر آلمان‌ها به افراط‌گرایان به خاطر دوست داشتن کشورشان است!!! هرچند در این میان افکار انسان‌دوستانه هم نقش دارند اما باید گفت آلمان دوستی و علاقه به آینده آلمان بسیار پررنگ‌تر و برجسته‌تر است.

در پس اعتراض و سوت کشیدن و شعار دادن این تماشاگران یک سابقه تاریک و یک خاطره ناخوشایند نهفته است آنها نمی‌خواهند کشورشان دوباره در دام شعارهای عوام‌فریبانه و پوپولیستی نابود شود.

تفکرات فاشیستی در قالب‌ها جریانات موسوم به پان در جغرافیای خاورمیانه



رضا دانشجو

چند روز بعد از حمله تروریستی یک پزشک عربستانی به مراسم سنتی کریسمس در ماگدبورگ در شرق آلمان، قبل از آغاز بازی بین تیم‌های شوتوتگارت و اسن در چارچوب مسابقات بوندس لیگا، تماشاچی‌ان و بازیکنان با یک دقیقه سکوت خاطره درگذشتگان و مصدومان این حادثه را گرامی داشتند. در این میان یک افراط‌گرای دست‌راستی از میان تماشاچی‌ان فریاد می‌زند: "آلمان برای آلمانی‌ها!" سخنان او بشدت با واکنش تماشاگران مواجه می‌شود و با فریاد: "نازی برو بیرون" پاسخ داده می‌شود.

این رفتار قابل توجه تماشاگران آلمانی می‌تواند درس بزرگی برای مبارزه با افراط‌گرایی و فاشیستی در جامعه امروز ایران و خاورمیانه باشد.

سوال اینجاست که مگر شعار "آلمان برای آلمانی‌ها" چه اشکالی دارد که با چنین واکنشی روبرو می‌شود؟ کجای این اظهارنظر بد و نارواست که با چنین سوت زدن و پاسخی روبرو می‌شود؟ اساساً این شعار چه ربطی با نازیسم و تفکرات دست‌راستی دارد؟

برای پاسخ به این سوالات باید کمی به عقب برگشت. به زمانی که نازی‌ها در آلمان به قدرت رسیدند و شرایط حاکم بر جامعه آنروز آلمان را بررسی کرد و چرایی به قدرت رسیدن هیلتر را تحلیل نمود. شرایط اجتماعی و سیاسی بین دو جنگ جهانی زمینه‌ساز ظهور نازیسم در آلمان بود. بسیاری از آلمان‌ها هرگز شکست آلمان در جنگ جهانی اول را نپذیرفته و دلیل آنرا خیانت عده‌ای از عوامل دشمن بطور خاص یهودیان و همکاری آنها با دشمنان و همچنین توطئه بین‌المللی می‌دانستند. آلمان‌ها، آنچه در قرارداد ورسای به آلمان‌ها تحمیل شد و غرامت سنگینی که ملزم به پرداخت آن شدند را ناعادلانه و تلافی برای نابودی آلمان می‌دانستند. غرور از بین رفته آلمان‌ها و شرایط نامساعد اقتصادی زمینه‌ساز ظهور جریان‌های راست‌گرای افراطی از جمله حزب نازی بود. احساس سرخوردگی، عدم پذیرش شرایط تحمیل شده، نگرانی از گسترش خطر کمونیسم



ادامه صفحه ۲

نشان می‌دهد. وی بیان می‌کند که اقتدار حاکم به نوعی متکی بر مشروعیت فراتر از چارچوب‌های عادی حقوقی است.

بر اساس این نظریه، جلسه خبرگان برای انتخاب رهبر در ایران را می‌توان به "کنکلاو" تشبیه کرد، زیرا؛ این انتخاب، لحظه‌ای استثنایی در نظام سیاسی ایران است که نشان‌دهنده انتقال قدرت و مشروعیت است. فرآیند تصمیم‌گیری در آن، نه صرفا حقوقی، بلکه به لحاظ الهیاتی و سیاسی، بار معنایی عمیقی دارد.

هدف من از استعمال واژه "کنکلاو" برای توصیف فرآیند انتخاب رهبر در ایران، ضمن برجسته کردن اهمیت فوق‌العاده این لحظه در نظام جمهوری اسلامی، این است که این مفهوم می‌تواند به غنای مفهومی و تحلیل سیاسی کمک کند. با تأکید بر شباهت‌ها، این اصطلاح می‌تواند نشان‌دهنده ترکیب منحصر به فرد الهیات، سیاست و حقوق در این فرآیند باشد و آن را در چارچوب نظریه‌های مدرن الهیات سیاسی مورد بررسی قرار دهد.

از این رو، "کنکلاو " می‌تواند به‌عنوان استعاره‌ای مفهومی برای نشان دادن اهمیت انتخاب رهبر و نقش الهیات سیاسی در این تصمیم‌گیری وارد ادبیات سیاسی ایران شود
آپوکالیپتو ریشه در واژه‌های یونانی به معنای "آشکارسازی" یا "پایان نهایی" دارد و اغلب به وقایع حماسی و سرنوشت‌ساز اطلاق می‌شود که تغییرات بنیادین و غیرقابل بازگشتی را به همراه دارند. این اصطلاح در متون مذهبی، فلسفی و ادبی برای توصیف نبردهای تاریخی یا تحولات عظیمی به کار می‌رود که سرنوشت یک تمدن یا نظام را مشخص می‌کند.

نبرد احتمالی بین ایران و آمریکا را می‌توان به‌عنوان یک آپوکالیپتو توصیف کرد، زیرا این رویارویی دارای سه ویژگی کلیدی این مفهوم است:

۱. قدمت تاریخی: تنش میان ایران و آمریکا ریشه در دهه‌های گذشته دارد و در طول زمان، به یک تقابل ایدئولوژیک، نظامی و سیاسی عمیق تبدیل شده است.
۲. گریزناپذیری: به نظر می‌رسد که این نبرد، به‌ویژه در صورت شکست گزینه‌های دیپلماتیک، اجتناب‌ناپذیر باشد.

۳.تعیین‌کنندگی: نتیجه این رویارویی می‌تواند ساختار نظم سیاسی منطقه و حتی جهان را تغییر دهد و اثرات بلندمدتی بر هر دو کشور و نظام بین‌الملل داشته باشد.
به همین دلیل، برای توصیف این تقابل، از این اصطلاح استفاده می‌کنیم.

اصل و استثنا

اصل:

به طور کلی، می‌توان گفت که در آمریکا نهادی قدرتمندتر از ریاست‌جمهوری وجود دارد که برخی آن را سازمان سیا می‌دانند. گفته می‌شود که تمامی رؤسای جمهور آمریکا تنها پس از عبور از فیلتر این نهاد به قدرت می‌رسند. رؤسای جمهور آمریکا با وجود اختلافات ظاهری، در نهایت نماینده جنبه‌های مختلف یک سیاست کلان هستند که یکدیگر را تکمیل می‌کنند.

منافع ثابت آمریکا در خاورمیانه:

تضمین عبور امن نفت از تنگه هرمز و باب‌المندب، حفظ امنیت و برتری اسرائیل، مبارزه با تروریسم در منطقه.

یکی از استراتژی‌های کلیدی آمریکا برای حفظ منافع ایدئولوژیک و مادی خود در منطقه، بازطراحی خاورمیانه بر اساس واقعیت‌های قدرت در منطقه است. آمریکایی‌ها معتقدند که توافق سایکس-پیکو، نقشه‌ای مصنوعی و

غیرطبیعی بود که بدون در نظر گرفتن نظم واقعی منطقه ترسیم شد. این مسئله باعث تداوم تنش‌ها در منطقه شده است. طرح "خاورمیانه نوین" به دنبال ایجاد نظمی جدید است که به نفع اقلیت‌های شیعه،مسیحی، یهودی و کورد و... می‌باشد.

این طرح با فدرالی‌سازی عراق آغاز شد و اکنون به سوریه رسیده است. سوریه به سه منطقه فدرال تقسیم شده است: حلب، دمشق، کوردستان. در حال حاضر، این روند به سمت لبنان حرکت می‌کند.

هدف سازمان سیا تنها تغییر حکومت جمهوری اسلامی نیست؛ بلکه فروپاشی کامل مفهوم و سرزمین ایران است. در این مسیر، احتمالاً اقلیت‌های قومی و مذهبی مانند بلوچ‌ها، ترک‌ها، کوردها، سنی‌ها و عرب‌ها نقشی کلیدی خواهند داشت.

از سوی دیگر باید این نکته را فراموش نکرد که آمریکا احتمالاً اشتباه جنگ کلاسیک مانند عراق و افغانستان را تکرار نخواهد کرد، بلکه هدف آمریکا فروپاشی ایران از داخل و زدن تیر خلاص با مشروعیت جهانی است، در قالب تصمیم شورای امنیت، مسئولیت حفاظت از طریق ناتو یا اسرائیل یا ائتلافی جهانی. برای پیشبرد این اهداف، زیرساخت‌های حقوقی و عملی نیز فراهم شده است؛ از جمله مسئولیت حفاظت (-Respon sibility to Protect) و تشکیل کمیته ویژه شورای حقوق بشر و تعیین نماینده ویژه حقوق بشر برای ایران. از سوی دیگر تروئیکای اروپایی نیز در حال پیگیری مکانیسم ماشه هستند.

جلوگیری از اتمی شدن ایران و دفاع و حفاظت از حقوق بشر دو کارت مهم برای آمریکا هستند. در عین حال از دکترین‌های نظامی جدید نیز نباید غافل

طبق نقشه خاورمیانه جدید آمریکا، نبردهای ایران و آمریکا باید در فاصله زمانی سال‌های ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۷ اتفاق بیفتد، و این بازه زمانی است که ما شاهد اپوکالیپتو خواهیم بود. در واقع، اصل وقوع این نبردهاست که هدف آن نه فقط جمهوری اسلامی، بلکه فروپاشی ایران و ایجاد زیرساخت خاورمیانه جدید است. استثنا حالتی است که این نبرد نهایی را به تعویق بیندازد.

شد.

پیشرفت‌های نظامی یکی از معیارهای مهم در دسته‌بندی تحولات تاریخی هستند. جنگ جهانی اول، به دلیل استفاده از سلاح‌های جدید، جهان را به قبل و بعد از خود تقسیم کرد. جنگ جهانی دوم نیز نقطه عطفی بود، چرا که برای نخستین بار از استراتژی‌های نظامی پیشرفته استفاده شد.

جنگ سرد نیز رقابتی بر سر پیشرفت‌های نظامی بود که در نهایت به فروپاشی شوروی و آغاز جهان تک‌قطبی انجامید. اما با آغاز جنگ اوکراین، شاهد ظهور تاکتیک‌ها و ابزارهای جنگی جدیدی بودیم. این فناوری‌های نوین در نبردهای اسرائیل علیه حماس و حزب‌الله نیز به کار گرفته شده‌اند.

این پیشرفت‌ها و استراتژی‌های جدید احتمالاً علیه ایران نیز به کار خواهند رفت. ایران ممکن است با ابزارها و تاکتیک‌هایی مواجه شود که در محاسبات فعلی جایی ندارند و پیش‌بینی‌پذیر نیستند.

با بازگشت ترامپ به قدرت در ۲۰ ژانویه، ایران در دو راهی تسلیم یا جنگ قرار خواهد گرفت. اگر تسلیم نشود،

دلایل بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد وارد مرحله‌ای از تنش خواهد شد که به جنگ یا همان نبرد نهایی سرنوشت‌ساز منتهی می‌شود. بازه زمانی شش تا نه ماه آینده، اوج تنش و درگیری خواهد بود. به بیان دیگر، تقویم امنیتی ایران از خرداد و تیر به شهریور تا دی‌ماه منتقل شده است. این بازه، از سالگرد قتل ژینا امینی تا دی‌ماه ۹۶، آبان ۹۸، حادثه خونین زاهدان، سرنگونی هواپیمای اوکراینی و شهدا و اعدامیان انقلاب ژینا، با سایر بحران‌ها پیوند خواهد خورد. بحران‌هایی که هر کدام به‌تنهایی می‌توانست نظامی را ساقط کند، اما تاکنون نظام همه آن‌ها را تاب آورده است.

در دور اول ریاست‌جمهوری ترامپ، شرایط برای نبرد نهایی فراهم شده بود، اما ایران به‌طور معجزه‌آسا با پاندمی کرونا از این تهدید نجات یافت. کرونا هم خطر اعتراضات داخلی را کاهش داد و هم باعث شکست ترامپ در انتخابات شد. با این حال، تاریخ بار دیگر طنزازی خود را نشان داده و چهار سال بعد، با شرایطی بسیار پیچیده‌تر و خطرناک‌تر، در مقیاسی عظیم‌تر، دوباره به همان نقطه بازگشته‌ایم که در آن همه‌چیز تمام شد.

جمهوری اسلامی اکنون با مشکلات بی‌سابقه‌ای دست‌وپنجه نرم می‌کند که در شش تا نه ماه آینده به نقطه غیرقابل تحمل خواهند رسید:

بحران اقتصادی: نرخ دلار ۲۳۰۰ تومانی قبل از ترامپ، به پیش‌بینی دلار ۱۳۰ هزار تومانی در شهریور آینده رسیده است.

ناتوانی در خدمات عمومی: کمبود گاز، برق و بنزین، ناتوانی در حکمرانی و عدم اجرای سیاست‌های حکومتی مانند تعطیلی حجاب، قیمت‌گذاری سوخت و کاهش فیلترینگ.

فعال شدن مکانیسم ماشه: بازگشت

یادآور نوستالژی چهل‌م‌های سه‌گانه باشد که به سقوط شاه منجر شد.

استثنا:

ما در این نوشتار مدعی هستیم که طبق نقشه خاورمیانه جدید آمریکا، نبردهای ایران و آمریکا باید در فاصله زمانی سال‌های ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۷ اتفاق بیفتد، و این بازه زمانی است که ما شاهد اپوکالیپتو خواهیم بود. در واقع، اصل وقوع این نبردهاست که هدف آن نه فقط جمهوری اسلامی، بلکه فروپاشی ایران و ایجاد زیرساخت خاورمیانه جدید است. استثنا حالتی است که این نبرد نهایی را به تعویق بیندازد. اگر در جریان انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا، در کسری از ثانیه ترامپ سر خود را نمی‌چرخاند، ما اکنون در دنیایی دیگر زندگی می‌کردیم. نگارنده معتقد است استثناهایی وجود دارند که می‌توانند این اپوکالیپتو را به تاخیر بیندازند، از جمله

۱. قوی سیاه

همان‌طور که کرونا به‌عنوان عاملی پیش‌بینی‌نشده توانست اعتراضات داخلی ایران را به تاخیر بیندازد و حتی مسیر تاریخ را تغییر دهد، ممکن است رویدادی غیرمنتظره، مانند جنگ اوکراین یا بحران‌های بین‌المللی دیگر، نبرد نهایی را به تعویق بیندازد. تاریخ آ‌بستن لحظاتی است که می‌توانند توجه را از ایران منحرف کرده و آپوکالیپتو را به تعویق بیندازند.

کنکلاو ۲:

در این نوشتار، "کنکلاو" به انتخاب رهبر جدید جمهوری اسلامی اشاره دارد. اگر چنین رویدادی رخ دهد، از طریق استعفا یا عزل رهبری فعلی صرفا به مثابه چاشنی انفجار عمل می‌کند و جامعه آن را یک عقب نشینی قلمداد می‌کند. حتی گفته شده بود که رهبر

طبق نقشه خاورمیانه جدید آمریکا، نبردهای ایران و آمریکا باید در فاصله زمانی سال‌های ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۷ اتفاق بیفتد، و این بازه زمانی است که ما شاهد اپوکالیپتو خواهیم بود. در واقع، اصل وقوع این نبردهاست که هدف آن نه فقط جمهوری اسلامی، بلکه فروپاشی ایران و ایجاد زیرساخت خاورمیانه جدید است. استثنا حالتی است که این نبرد نهایی را به تعویق بیندازد.

فعلی قصد استعفا و سپردن قدرت را دارد چنین اقدامی در صورتی می‌تواند به حفظ نظام کمک کند که جامعه در شرایط آرام باشد لذا این گزینه اساسا روی میز هم قرار ندارد. اما در صورت فوت رهبر و انتخاب جانشین جدید ممکن است رهبر جدید بتواند با استفاده از شرایط، اعتماد داخلی و حمایت بین‌المللی را جلب کرده و زمان بیشتری برای نظام بخرد. با این حال، رهبر بعدی نیز با تمام چالش‌های موجود درگیر خواهد بود و کنکلاو باعث تغییر ماهوی در شرایط نمی‌شود بلکه فقط بحران‌ها را می‌تواند به تعویق بیندازد.

۳. مذاکره

با توجه به شخصیت ایدئولوژیک و انقلابی رهبر فعلی، احتمال سازش بسیار پایین است. براساس روانشناسی رهبر، می‌توان با اطمینان گفت که سیاست "نه جنگ، نه مذاکره" همچنان ادامه خواهد داشت. با این حال، همان‌طور که خلیفه چهارم در برابر اجماع تسلیم شد و حکمیت را پذیرفت، رهبر جمهوری اسلامی نیز ممکن است برای حفظ تعادل سیستم و جلوگیری

از تفرقه، مجوز مذاکره را صادر کند.

هرچند براساس نظر رهبر فعلی، برخی امور به‌طور کامل غیرقابل مذاکره هستند و در موارد قابل مذاکره نیز، غرب غیرقابل اعتماد است (به‌ویژه پس از خروج آمریکا از برجام) و مذاکره چیزی جز "تسلیم بدون جنگ" نیست. مذاکرات احتمالی، چه در شکل محرمانه چه با پروپاگاندای رسانه‌ای همچون مذاکرات وین، به نظر می‌رسد در هر دو حالت شکست یا توافق، تفاوت چندانی ندارد.

در صورت شکست، منجر به بازگشت به نقطه اول و حتی تشدید بحران‌ها خواهد شد. در صورت توافق، اگرچه ممکن است فشارها را موقتا کاهش دهد، اما همانند الگوهای لیبی و عراق، زمینه‌ساز فروپاشی نظام خواهد بود. تجربه بازرسی از کاخ‌های صدام حسین و صلح قذافی نشان داده است که چنین توافقی‌هایی در نهایت به سقوط منجر می‌شود. تنها نفع مذاکره خرید زمان است.

۴. اصلاحات داخلی

ایجاد فضای باز سیاسی، که به آن گذار "چینی" یا "روسی" گفته می‌شود، یکی از استثناهای ممکن است. هرچند این گذار می‌تواند موقتا اعتماد مردم را جلب کند، اما خیانت‌های گذشته، مانند عملکرد روحانی و ظریف، اعتماد مردم به سازوکارهای داخلی را از بین برده است.

پس از ریاست‌جمهوری روحانی و خیانت او به آرای ملت، انتخابات در ایران اهمیت خود را از دست داد. آخرین انتخابات بااصطلاح باشکوه نظام، انتخاب روحانی بود که نظام را در برابر تهدیدات خارجی دفاع می‌کرد. در شرایطی که هشتاد درصد مردم در انتخابات شرکت می‌کنند، هیچ کشوری وارد جنگ با آن نظام نمی‌شود.

فضای باز سیاسی اکنون بیشتر به شرایط دولت بختیار شباهت دارد: تغییرات انقلابی در زمانی نامناسب که نتیجه‌ای نداشت. حتی اگر جمهوری اسلامی به ایجاد فضای باز سیاسی راضی شود، این اقدام به نقشه آمریکا برای تضعیف نظام کمک می‌کند. خواسته‌های مردم، برخلاف تصور، محدود نیست و خاصیتی دومینویی دارد. اگر اولین دومینو سقوط کند، جمهوری اسلامی تا تأسیس نایت‌کلاب در قم باید عقب‌نشینی کند.

نتیجه‌گیری:

جمهوری اسلامی ایران، طبق نقشه سازمان سیا، در سال‌های ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۷ باید سقوط کند. به نظر می‌رسد نقشه‌های طراحی‌شده برای فروپاشی نظام وارد مرحله اجرا شده و بازه زمانی شش تا نه ماه آینده، حساس‌ترین مقطع این فرآیند است. شهریور تا دی‌ماه آینده، کانون فشار و تنش خواهد بود. با این حال، استثناهایی نظیر رخدادهای غیرمنتظره، کنکلاو داخلی، مذاکرات، یا اصلاحات می‌توانند روند این فروپاشی را به تعویق بیندازند. سیاست "نه جنگ، نه مذاکره"، اگرچه به‌شدت تحت فشار است، اما همچنان می‌تواند به‌عنوان سیاست اصلی جمهوری اسلامی باقی بماند.

در سال آتی نظام با امنیتی کردن جامعه سعی دارد از انفجار اعتراضی جلوگیری کند، تعطیلی قانون حجاب و کاهش فیلترینگ و...نیز در راستای کنترل چاشنی‌های انفجاری عمل می‌کنند. برای نظام، عبور از پیچ ترامپ به معنای دستیابی به جاودانگی است، اما سایر گزینه‌ها تنها وقوع نبرد نهایی را به تأخیر خواهند انداخت.

دیپلماسی زنان کاتالیزوری برای کاهش خشونت



آزاد مستوفی

بخش نخست

دیپلماسی که اغلب به عنوان هنر مذاکره و حل مناقشه در نظر گرفته میشود، نقشی حیاتی در شکل دادن به چشم انداز سیاسی-اجتماعی کشورها ایفا میکند. دیپلماسی که از لحاظ تاریخی تحت سلطه مردان بوده است در عصر کنونی به طور فزاینده‌ای شاهد مشارکت زنان در عرصه‌های گوناگون دیپلماسی است. این تغییر تنها گامی به سوی برابری جنسیتی نیست بلکه پیامدهای گسترده تری به ویژه در پرداختن به خشونت کلامی و فیزیکی علیه زنان دارد. در این مقاله سعی میکنم گذری بر رابطه بین دیپلماسی زنان و کاهش خشونت علیه آنان داشته باشم، مطلبی که کمتر به آن پرداخته شده است و امیدوارم دریچه‌ای باشد برای فعالیت بیشتر زنان و دختران کورد در عرصه دیپلماسی بین‌المللی که در سالهای اخیر توانسته‌اند به خوبی بدرخشند و نگاه‌ها را به خود معطوف کنند. برای ورود به بحث لازم میدانم که پیوند بین حضور زنان در دیپلماسی و خشونت اجتماعی را از طریق دو لنز نظری توضیح کوتاهی بدهم، نظریه اثر الگوی نقش و نظریه متقابل.

۱-نظریه اثر الگوی نقش - Role Mod-el Effect

این نظریه پیشنهاد میکند که بازنمایی آشکار زنان در پستهای رهبری، نگرشها و هنجارهای اجتماعی را تغییر میدهد. هنگامیکه زنان نقش‌های دیپلماتیک تأثیرگذاری دارند، کلیشه‌ها را به چالش میکشند و زنان دیگر را توانمند میسازند و تأثیر موجی ایجاد میکنند که تحمل خشونت مبتنی بر جنسیت را کاهش میدهد. اثر الگوی نقش به یک فرد نسبت داده نمیشود بلکه ریشه در زمینه‌های نظریه یادگیری اجتماعی و روانشناسی دارد. آلبرت بندورا - Albert Bandura ، روانشناس برجسته، اغلب از طریق نظریه یادگیری اجتماعی خود با ایده‌های بنیادی پشت این مفهوم مرتبط است. "بندورا" تأکید کرد که افراد رفتارها و هنجارها را با مشاهده دیگران - به ویژه آنهایی که تحسین میکنند یا شبیه به خودشان می‌دانند - یاد میگیرند. در مورد بازنمایی جنسیتی، این نظریه پیشنهاد میکند که زنان در موقعیتهای رهبری قابل مشاهده، دیگران را تشویق میکنند تا نقشهای مشابهی داشته باشند و کلیشه‌ها را به چالش بکشند.

۲-نظریه متقاطع Intersectionality

Theory

این نظریه که توسط کیمبرل کرنشاو Kimberle Crenshaw ابداع شد، ماهیت به هم پیوسته طبقه بندیهای اجتماعی را برجسته میکند. زنان در دیپلماسی اغلب از چندین لایه تبعیض - بر اساس جنسیت، نژاد و طبقه استفاده میکنند. آنها با پرداختن به این پیچیدگیها، دیدگاهی متفاوت به سیاست‌های مبارزه با خشونت علیه زنان میاورند. "کرنشاو" محقق حقوقی و مدافع حقوق مدنی، مفهوم تقاطع پذیری را در سال 1989 معرفی کرد. او ثابت کرد که چگونه هویت‌های اجتماعی مانند جنسیت، نژاد و طبقه تداخل دارند و شیوه‌های منحصر به فردی از تبعیض را ایجاد میکنند. نظریه کرنشاو از آن زمان به سنگ بنای درک چگونگی تلاقی نابرابریهای سیستمی، به ویژه در پرداختن به مسائلی مانند خشونت علیه زنان تبدیل شده است. هر دو نظریه بینش‌های ارزشمندی برای بررسی تأثیر حضور زنان در عرصه دیپلماسی و تأثیرات اجتماعی گسترده تر آن را ارائه می‌دهند.

الف- زنان در دیپلماسی: نمونه‌هایی از دنیای مدرن

در کشورهای توسعه یافته، گنجاندن زنان در دیپلماسی به طور قابل توجهی بر سیاست‌های پرداختن به خشونت مبتنی بر جنسیت در سطوح داخلی و بین‌المللی تأثیر گذاشته است. در زیر نمونه‌هایی از فرانسه، انگلستان، ایالات متحده و آلمان آورده شده است که نشان می‌دهد چگونه نقاط عطف تاریخی و ابتکارات مدرن مشارکت آنها در دیپلماسی را شکل داده است. به عنوان مثال سیاست خارجی فمینیستی سوئد که از سال 2014 معرفی شد، به صراحت برابری جنسیتی و حقوق زنان را در اولویت قرار میدهد. دیپلمات‌های زن مانند مارگوت والستروم - Mar-got Wallstrom از ابتکارات علیه خشونت جنسی در مناطق درگیری دفاع کرده‌اند و یک سابقه جهانی ایجاد کرده‌اند. همچنین در نیوزلند در دولت جاسیندا آردن - Jacinda Ardern ، دیپلمات‌های زن نقش مهمی در اجرای سیاست‌های مترقی،

از جمله قانون جامع خشونت خانگی داشتند. برای اینکه بیشتر به مزایای تأثیر مثبت زنان دیپلمات بر کاهش خشونت علیه زنان در جامعه بپردازم به چند نمونه از دنیای مدرن اکتفا میکنم.

فرانسه

ورود زنان به دستگاه دیپلماسی فرانسه در اوایل قرن بیستم آغاز شد، اگرچه ادغام کامل آنها کند بود. سوزان بورل Suzanne Borel اولین دیپلمات زن فرانسه در سال 1930 بود. او سال‌ها قبل از اینکه زنان در سال 1944 به حق رای دست یابند توانسته بود توانایی خود را در میدان دیپلماسی ثابت کند. توسعه و پیشرفت پس از جنگ جهانی دوم تسریع شد و مارسل کامپانا - Mar-celle Campana اولین سفیر زن در سال 1972 شد. در دوران ریاست جمهوری امانوئل ماکرون Emmanuel Macron ، دیپلماسی فمینیستی در کانون توجه قرار گرفت. با ابتکاراتی مانند استراتژی سیاست خارجی فمینیستی 2019 با هدف ارتقای برابری جنسیتی در سطح جهانی. در سال 2023، فرانسه 400 میلیون یورو را به ابتکارات مرتبط با جنسیت، از جمله مبارزه با خشونت مبتنی بر جنسیت و حمایت از حقوق باروری متعهد کرد. نتیجه‌ی تلاش زنان و حضور آنان در عرصه دیپلماسی باعث شد که در حال حاضر، زنان حدود 25٪ از سفیران فرانسه را تشکیل می‌دهند که نشان دهنده تلاش‌های مداوم برای برابری جنسیتی است.

بریتانیا

در بریتانیا پس از جنگ جهانی دوم، زنان رسماً وارد دیپلماسی شدند و در سال 1946، وزارت امور خارجه امتحانات رقابتی را برای زنان باز کرد. با این حال، شیوه‌های تبعیض آمیز، از جمله ممنوعیت ازدواج برای دیپلمات‌های زن تا سال 1972 ادامه یافت. امروزه، زنان تقریباً 30٪ آمار سفرا را در اختیار دارند. نقش‌ها و ابتکارات ترویج تنوع، نمایندگی جنسیتی را در پست‌های کلیدی دیپلماتیک افزایش داده است. مشارکت فعال بریتانیا در کمپین‌های بین‌المللی علیه خشونت مبتنی بر جنسیت، مانند ابتکار پیشگیری از خشونت جنسی در درگیری (PSVI)، تأثیر دیپلمات‌های زن را در پرداختن به این مسائل نشان می‌دهد.

ایالات متحده آمریکا

ایالات متحده در دهه 1920 شروع به

ادغام زنان در هیئت دیپلماتیک خود کرد. روث برایان اوون Ruth Bryan Owen اولین سفیر زن آمریکا، در سال 1933 در دانمارک بود. در طول دهه‌ها، حضور شمار چشمگیری از زنان موفق در عرصه دیپلماسی مانند مادلین آلبرایت Madeleine Albright ، کاندولیزا رایس Condoleezza Rice و هیلاری کلینتون Hillary Clinton به عنوان وزیر امور خارجه افزایش یافته است. در حال حاضر زنان 32٪ از سفیران ایالات متحده را تشکیل می‌دهند. دیپلمات‌های زن در پیشبرد ابتکارات جهانی علیه خشونت مبتنی بر جنسیت، از جمله ابتکار واکنش اضطراری و حفاظت از خشونت مبتنی بر جنسیت وزارت امور خارجه ایالات متحده، نقش اساسی داشته‌اند.

آلمان

زنان آلمانی پس از جنگ جهانی دوم به نقش‌های دیپلماتیک دسترسی پیدا کردند و پیشرفت‌های قابل توجهی در دهه 1990 را به اثبات رساندند. تمرکز این کشور بر برابری جنسیتی در سیاست خارجی آن مشهود است. تلاش‌های اخیر شامل ارتقای نقش زنان در مذاکرات صلح و رسیدگی به خشونت علیه زنان در سطح جهان است. امروزه زنان حدود 25 درصد از نقش‌های سفرا را در آلمان بر عهده دارند و دولت از کنوانسیون‌های بین‌المللی درباره خشونت مبتنی بر جنسیت، مانند CEDAW (کنوانسیون رفع همه اشکال تبعیض علیه زنان) حمایت میکند.

همانطوریکه در آمارهای ذکر شده مشاهده میکنید در هر چهار کشور، مشارکت زنان در دیپلماسی افزایش یافته

منابع:

Social Learning Theory. Englewood .Bandura, A (۱۹۷۷). Cliffs, NJ: Prentice-Hall

Someone Like Me Can Be" .(۲۰۰۶). Lockwood, P Successful: Do College Students Need Same-Gender Role Models?" Psychology of Women Quarterly ۳۶-۴۶, (۱)۳۰, (۱)۳۰, (۱)۳۰, (۱)۳۰

Mapping the Margins: .(۱۹۹۱). Crenshaw, K Intersectionality, Identity Politics, and Violence Against Women of Color. Stanford Law Review ۴۳, (۶)۴۳, (۶)۴۳, (۶)۴۳, (۶)۴۳

Women of French Diplomacy. Embassy of France in the United States

Published: May ۲۰۱۸, ۴

International Strategy for Equality Between Women and Men (۲۰۲۲-۲۰۱۸)

French Ministry of Europe and Foreign Affairs

Historical Evolution of Women in British Diplomacy. UK Foreign Office Gender Initiatives

The Rise of Female Diplomats in the U.S. Office of the Historian, U.S. Department of State. (https://history.state.gov)

است اما شکافهای قابل توجهی باقی مانده است. به عنوان مثال: فرانسه: زنان 25 درصد از نقش‌های سفیر را بر عهده دارند. بریتانیا: حدود 30 درصد سفیران زن هستند. ایالات متحده آمریکا: زنان 32 درصد از پست‌های سفیران را بر عهده دارند. آلمان: سفیران زن 25 درصد از کل را تشکیل میدهند. این ارقام حاکی از پیشرفت‌های حاصل شده است و در عین حال بر نیاز به تلاش‌های مستمر برای برابری جنسیتی در دیپلماسی تأکید میکند.

تأثیر بر خشونت مبتنی بر جنسیت

مشارکت زنان در دیپلماسی، دامنه سیاست‌های مقابله با خشونت علیه زنان را گسترش داده است. به عنوان مثال: دیپلماسی فمینیستی فرانسه مبارزه با خشونت علیه زنان در سطح بین‌المللی را در اولویت قرار داده است. ایالات متحده آمریکا ابتکاراتی مانند PSVI و دفتر جهانی مسائل زنان را برای مقابله با چنین چالش‌هایی رهبری کرده است. بریتانیا و آلمان نقش زنان را در حفظ صلح و حل مناقشه ارتقاء داده‌اند، جایی که رسیدگی به خشونت علیه زنان یک جزء حیاتی است. این مثال‌ها نشان می‌دهند که با وجود پیشرفت، دستیابی به برابری جنسیتی کامل در دیپلماسی برای کاهش خشونت مبتنی بر جنسیت و ترویج تغییرات اجتماعی گسترده‌تر ضروری است. همچنین زنان در دیپلماسی نه تنها بر سیاست‌های مبتنی بر جنسیت تأثیر می‌گذارند بلکه روایت‌های اجتماعی در مورد نقش‌های زنان را تغییر می‌دهند و بدون شک باعث میشوند که نهایتاً خشونت سیستمیک را کاهش دهند.

حسام دست‌پیشی :

خیزش مردمی ایران در نهایت جمهوری اسلامی را ساقط خواهد کرد



● مصاحبه: شهرام سبحانی

اشاره: شدت گرفتن تنش‌های اسرائیل با گروه‌های نیابتی رژیم در منطقه بخصوص بعد از حمله‌ی ۷ اکتبر حماس علیه اسرائیل زمینه‌ی لازم جهت تحولات گسترده‌تر و ایجاد نظم‌نوینی که نتایج‌ها از آن صحبت کرده بود را فراهم کرد. بطوریکه سرانجام این تحولات تا به امروز ریزش تمام نیروهای نیابتی رژیم در منطقه و پایان دادن به محور به نام مقاومت بوده که با سقوط نظام استبدادی بشاراسد وارد فاز تازه‌ی از این تحولات شد. اما آنچه که برای ما در این دوران حساس حائز اهمیت است این که بنا به گفته‌ی بسیاری از تحلیلگران مسائل سیاسی این پایان تحولات اخیر خاورمیانه نخواهد بود بلکه آغاز همان نظم‌نوینی است که نتایج‌ها بعد از کشتن حسن نصرالله از آن صحبت کرده بود. در ادامه‌ی این گفتگو با سوالاتی نظیر اینکه پیامدهای تحولات اخیر در سوریه بعد از سقوط بشاراسد بر نظام جمهوری اسلامی در داخل و خارج چه خواهد بود؟ آیا تحولات اخیر در نهایت به رویارویی مستقیم ایران و اسرائیل در خاک این کشور، یا تغییر از نوع دیگری منجر خواهد شد؟ و... روبرو خواهیم شد که برای پاسخگویی به این سوالات مصاحبه‌ی با آقای حسام دست‌پیشی، تحلیلگر مسائل خاورمیانه خواهیم داشت.

● آقای دست‌پیشی ممنون از اینکه دعوت ما را پذیرفتید ابتدا می‌خواهم با این سوال مصاحبه را شروع می‌کنم که پیامدهای تحولات اخیر در سوریه بعد از سقوط بشاراسد بر نظام جمهوری اسلامی در داخل و خارج چه خواهد بود؟

برای درک پیامدهای تحولات اخیر در سوریه و تاثیر آن در داخل و خارج من می‌توانم آنرا در چهار سطح طبقه‌بندی کنم. سطح اول: نظام سیاسی ایران در عرصه‌ی بین‌المللی حامیانی داشت که عمده‌ترین آن روسیه بود این حامی که جزء قدرتهای بزرگ بود یا هست در حال حاضر در حوزه‌ی سوریه با مشکل بسیار جدی مواجه شده و اینک این کشور به مکانی بسیار ناامن و نامطمئن برای او تبدیل شده، و در حوزه‌ی اروپا نیز با اوکراین مشغول جنگ است و در حوزه‌ی اقتصادی با مشکلاتی بسیار جدی مواجه است و در حوزه‌ی نظامی نیز نمی‌تواند توان نظامی خود را به کشورهای دیگر ارسال کند. و همچنین برای مقابله با اوکراین از کره‌ی شمالی و دیگر کشورهای دیگری نیرو وارد می‌کند، به این معنا که سقوطی که در سوریه اتفاق افتاد باعث ضعف یکی از حامیان جمهوری اسلامی در عرصه‌ی بین‌المللی شد، از حامیان دیگر جمهوری اسلامی، چین است. چین طبیعتاً هنوز وارد معادلات امنیتی و نظامی

یا به عبارتی مسائل ژئواستراتژیک در نظام بین‌الملل نشده، تا اگر اتفاقی در ایران بیفتد به مانند روسیه نقش ایفا کند یا به مانند روسیه وارد بازی شود، پس در سطح اول آنچه که در سوریه اتفاق افتاد در عرصه‌ی بین‌المللیش برای جمهوری اسلامی یک بحران جدیست که طبیعتاً به صورتی از نا اطمینانی را برای جمهوری اسلامی به همراه خواهد داشت. سطح دوم: قضیه‌ی که سطح بسیار بااهمیتی است و در عرصه‌ی منطقه‌یست. در این عرصه یکی از دشمنان جمهوری اسلامی، اسرائیل است که در حال حاضر به واسطه‌ی آنچه که در غزه، لبنان و در عین حال در سوریه اتفاق افتاده و در همان حال در عراق هم به نوعی بازتاب داشته است و در یمن هم در حال شکل‌گیریست. در همین راستا باید گفت که اسرائیل را به یک نیروی هم‌زمن تبدیل کرده است که خواسته‌ها و استراتژیک کلان آنها در منطقه به نوعی تحمیل/ پیگیری می‌شود. و طبیعتاً این باعث می‌شود که جمهوری اسلامی از لحاظ حوزه‌ی نفوذ با مشکلات زیادی مواجه شود که آن را با بحران مواجه خواهد کرد بعد سوم: این که ترکیه به مانند رقیب دیگر جمهوری اسلامی فضای حیاتی که برای سال‌ها جمهوری اسلامی امکانات اقتصادی، نظامی، امنیتی خود را آنجا صرف می‌کرد امروز ترکیه پا جای جمهوری اسلامی می‌گذارد و این به آن معناست که حوزه‌ی عمق استراتژیک ترکیه در مقابل جمهوری اسلامی قرار می‌گیرد و به نوعی سد جمهوری اسلامی می‌شود. در مسائل منطقه‌ی هم جمهوری اسلامی به نوعی دچار زیان شده است و سطح کشورهای عربی که تا قبل از سوریه، لبنان و قبل از فلسطین یا بهتره بگویم تا قبل از ۷ اکتبر عملاً خود را در موقعیت ضعیفی در مقابل جمهوری اسلامی می‌دیدند و جمهوری اسلامی آنها را با موشک مورد هدف قرار می‌داد و آنها را تهدید می‌کرد به این معنا که آنها یک هدف قابل دسترسی برای جمهوری اسلامی بودند اما در حال حاضر این جمهوری اسلامی است که به آنها نیاز دارد، به هر صورت باید دل آنها را راضی نگه‌دارد یا بتواند با آنها مصالحه کند اما در این سطح هم (عرصه‌ی منطقه‌ای) دچار معضلات بسیار جدیست. معضلی که جمهوری اسلامی در منطقه دچار آن شده، در واقع پایه‌ی اصلی بحران برای جمهوری اسلامی و محور مقاومت است و این مسئله با مسئله‌ی موشکی دو پایه‌ی اساسی سیاست خارجه‌ی جمهوری اسلامی در منطقه بود که یکی از آنها عملاً از بین رفته است (محور مقاومت) و دیگر توان به حرکت درآوردن آنرا ندارد، به این معنا که ما دیگر بازیگری به نام محور مقاومت در منطقه نداریم و محور مقاومت برای جمهوری اسلامی ابزار سیاست خارجی در منطقه و حتی در عرصه‌ی بین‌المللی بود که می‌توانست به عنوان کارت چانه‌زنی برای ماندگاری و پیگیری منافعش از آن استفاده کند. و می‌بینم در حوزه‌ی منطقه‌ای، جمهوری اسلامی اساساً جمهوری اسلامی زمان اسد نیست و در حال حاضر کشوری عملاً از پا افتاده است که در درون مرزهای خود باید به فکر

ماندگاری باشد اما در سطح داخلی قبل از هر چیز آنچه که برای جمهوری اسلامی در عرصه‌ی داخلی اتفاق افتاده بسیار مهم بود چون گفتمان جمهوری اسلامی فرو پاشید و ما نباید از یاد ببریم که در نظام‌های ایدئولوژیک فروپاشی از "گفتمان" شروع می‌شود از مبنای مشروعیتی ذهنی که آن سیستم سیاسی دارد و این اتفاق در حال حاضر در عرصه‌ی گفتمانی برای جمهوری اسلامی افتاده و خامنه‌ای در گفته‌هاش در چند روز اخیر تلاش می‌کرد که بتواند آن را به نوعی بازسازی کند و به آنها قوت قلب بدهد که آنها هنوز هم دارای آن گفتمانند و هنوز هم آن گفتمان می‌تواند برای آنها هویت سازی کند اما باید گفت که در نتیجه‌ی این فروپاشی گفتمان، طبیعتاً گروهی که بیشتر می‌توانند استفاده بکنند آن پسماندهای اصلاح‌طلبانند که گفتمان آنها قدرت می‌گیرد به این معنا که آنها‌یی که معتقد به محور مقاومت و رفتارهای غیرمعارف جمهوری اسلامی در منطقه و در عرصه‌ی بین‌المللی بودند بلاخره در نتیجه‌ی این شرایط می‌توانند یک نوع سنگینی در ساخت قدرت در جمهوری اسلامی باشند و رقبای خود را به نوعی سرزنش کنند یا به عبارتی آنها را نقد کنند یعنی این گروه اگر توان حرکت داشته باشند از جمله گروه‌های هستند که می‌توانند حتی به مانند اتحاد جماهیر شوروی نقش فروپاشی جمهوری اسلامی را ایفا کنند. بعد چهارم: این که جمهوری اسلامی از لحاظ اقتصادی و نظام معیشتی چندین برابر شکننده‌تر شده است یعنی اگر قبلاً می‌توانست از طریق محور مقاومت و مسئله‌ی اتمی و... چانه‌زنی‌های را برای گشودن درهای اقتصادیش پیدا کند در حال حاضر این امکان از او گرفته شده و مزید بر آنها مسئله‌ی اتمی است مسئله‌ی که مانع اصلی گشایش اقتصادی است و به نوعی باید به مانند قزافی آنرا کنار بزراند یا اینکه تبدیل به پوتکی شود که کل نظام اقتصادی و معیشتی جمهوری اسلامی را به هم بریزد در مجموع می‌خواهم بگویم که آنچه که برای جمهوری اسلامی بعد اسد اتفاق افتاده ابعاد بسیار فراوانی دارد که این ابعاد یک نوع بحران را برای نظام سیاسی در ایران به ارمغان آورده است

و این بحران طبیعتاً روز به روز عمیق‌تر خواهد شد.

● بعضی از تحلیلگران سیاسی بر این باورند که بعد از سوریه ادامه‌ی کار در عراق خواهد بود. نظر شما در این باره چیست؟ و آیا درست است که عراق را در حال حاضر نخستین خاکریز دفاعی ایران بدانیم؟

واقعیت مسئله این که ما نمی‌توانیم به معنای کلی در مورد عراق صحبت کنیم، زیرا عراق اساساً آن گروه شیعه هستند که قدرت را در دست دارند و آنها طبیعتاً دو طیف عمده را تشکیل می‌دهند. گروهی که معتقد به روند سیاسی در عراق است و دوست دارد عراق را به یک بازیگر عادی تبدیل کند و اساساً طرفدار دولت مدنی در عراق هستند. گروه دوم: گروه‌های ملیشایی هستند که وابسته و پیرو استراتژی محور به نام مقاومت و هویت شیعی ولایت فقیه در تهران هستند. اما آنچه که مشخص است این که گروه وابسته به تهران در عراق دچار بحران شده است. این گروه در یک دو راهی بسیار سختی قرار گرفته‌اند و آن هم این که تصمیم بگیرند که آیا به یک نیروی سیاسی در عراق تبدیل شوند و در چهارچوب دولت عادی در عراق فعالیت کنند، یا نه ادامه دهنده‌ی همان ایدئولوژیک وابسته به تهران باشند. اما نشانه‌های موجود حاکی از این است که عراقی‌ها عقب‌نشینی خیلی جدی کردند، بطوریکه اولین و مهم‌ترین عقب‌نشینی آنها این بود که جرات نکردند از اسد حمایت کنند تا اینکه دمشق سقوط نکند، نشانه‌ی دومی که وجود دارد این که بعضی از آنها اعلام کردند که دیگر بر علیه اسرائیل کاری انجام نمی‌دهند اما با توجه به شرایط فعلی، اگر روند سیاسی در سوریه حالت حداقل نرمال را به خودش بگیرد طبیعتاً این گروه‌ها مجبور خواهند شد که عقب‌نشینی کنند. و مجبور می‌شوند ارتباط و وفاداری خود را با تهران قطع کنند و یکباره وفاداری خود را به سمت بغداد تغییر دهند. یعنی بغداد منبع وفاداری آنها باشد نه تهران. به همین دلیل است که اگر این اتفاق به طور کامل بیفتد جمهوری اسلامی اساساً

خاکریزی به نام عراق نخواهد داشت و در حال حاضر در موقعیتی که ما قرار داریم در این کوتاه مدت اتفاق افتاده چون که شیعیان عراق نتوانستند در سوریه به کمک جمهوری اسلامی بروند و در عین حال از دردرست کردن برای اسرائیل دست بر می‌دارند این به معنای این عقب‌نشینی کامل و تاثیرات آن قبل از اینکه در بغداد مشاهده شود در تهران مشاهده خواهد شد.

● بعد از تحولات غزه، لبنان و اینک سوریه آیا جمهوری اسلامی این شکست را پذیرفته است؟

هیچ نظام ایدئولوژیک، غیر دموکراتیک و دیکتاتوری وجود ندارد که شکست را قبول کند. و اساساً قبول شکست به معنای بازنگری تمام آن چیزی است که یک نظام سیاسی در طول زمامداری خود انجام داده، و همچنین ارائه‌ی فرمول جدیدی برای بازسازی آن است. پس به نظر من اگر جمهوری اسلامی وارد این فضا و موقعیت شود بخاطر اینکه بر مبنای توهمات ذهنی و غیرواقعی تاسیس شده با مشکلاتی زیادی مواجه خواهد شد. و تا به امروز ما شاهد این بودیم که هیچکدام از مقامات یا هسته‌های سخت رژیم در رابطه با آنچه که در سوریه اتفاق افتاده آماده نبودند این شکست را اعلام کنند، زیرا اعلام شکست به معنی خارج شدن محور به نام مقاومت از دستگاه ذهنی و گفتمانی و رفتار جمهوری اسلامی و همچنین بازنگری و بررسی مسئله‌ی موشکی و اتمی جمهوری اسلامی است که این سه بعد تمام هویت جمهوری اسلامی هستند و قبول این شکست به معنای کنار گذاشتن این هویت است و کنار گذاشتن این هویت، سیستم را دچار بحران می‌کند و دلیل این که تا به حال این شکست را قبول نمی‌کنند برای این که خودشان را با این بحران مواجه نکنند. چرا؟ زیرا قبول شکست قبل از هر چیز بحران را در داخل سیستم ایجاد خواهد کرد و به جامعه نیز سرایت خواهد کرد و آنچه که در حال حاضر جمهوری اسلامی

سقوط دیوار برلین جمهوری اسلامی



دکتر مجید حقی

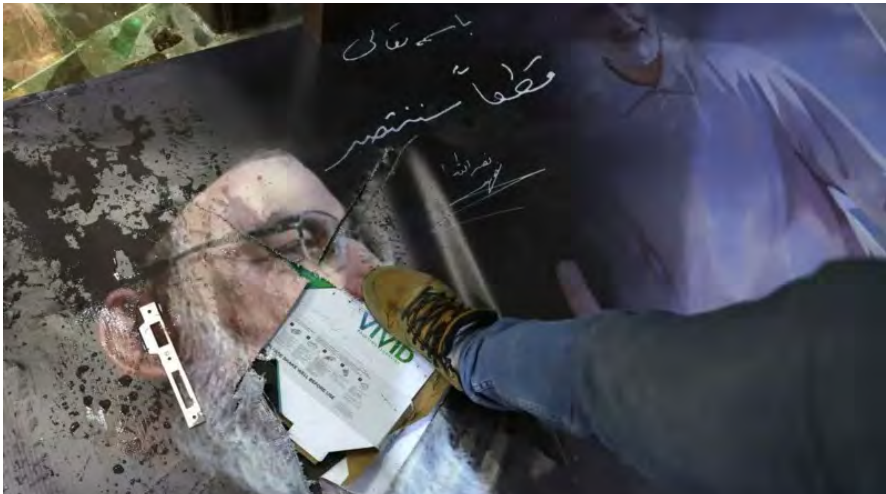
منطقه شکل دهد. سقوط اسد به معنای از دست دادن این پل استراتژیک است و محور مقاومت را به طور اساسی تضعیف خواهد کرد.

هزینه‌های هنگفت برای حفظ اسد برای جمهوری اسلامی، حفظ حکومت بشاراسد به یکی از اولویت‌های اصلی تبدیل شده بود. ایران میلیاردها دلار برای حمایت مالی و نظامی از رژیم اسد هزینه کرد، نیروهای سپاه پاسداران را به سوریه اعزام کرد و شبه‌نظامیان شیعه از کشورهای مختلف را بسیج کرد. اما این سرمایه‌گذاری عظیم، که از منابع عمومی مردم ایران تامین شد، تنها بر نارضایتی مردم از سیاست‌های خارجی جمهوری اسلامی افزود. سقوط اسد نشان‌دهنده شکست این استراتژی پرهزینه خواهد بود و در داخل ایران، به‌عنوان یک نماد از ناکارآمدی و هدررفتن منابع عمومی تعبیر خواهد شد.

تاثیرات سقوط اسد بر محور مقاومت محور مقاومت، که یکی از مهم‌ترین ابزارهای ایدئولوژیک و استراتژیک جمهوری اسلامی است، با سقوط اسد دچار فروپاشی خواهد شد. این محور بر پایه سه ستون اصلی بنا شده بود: سوریه به‌عنوان پل ارتباطی، حزب‌الله به‌عنوان بازوی نظامی، و ایران به‌عنوان تامین‌کننده مالی و سیاسی. با سقوط اسد:

۱. حزب‌الله لبنان تضعیف می‌شود: سوریه مسیر اصلی انتقال تسلیحات ایران به حزب‌الله است. از دست دادن این مسیر، توانایی حزب‌الله را در مقابله با اسرائیل کاهش خواهد داد و جایگاه آن را در لبنان متزلزل خواهد کرد.
۲. از دست رفتن نفوذ در مدیترانه: ایران دیگر نمی‌تواند از سوریه به‌عنوان نقطه نفوذ خود در مدیترانه استفاده کند. این امر نه تنها بر استراتژی نظامی ایران تاثیر می‌گذارد، بلکه بر توانایی آن در گسترش نفوذ ایدئولوژیک نیز اثر خواهد داشت.
۳. تضعیف ادعای رهبری جهان اسلام: جمهوری اسلامی همواره خود را به‌عنوان رهبر مقاومت در برابر غرب و اسرائیل جمهوری اسلامی را به همراه داشته باشد.

جمهوری اسلامی را به همراه داشته باشد. این به این معناست که ما هنوز با نیروی که افق مشخصی را در رابطه تغییر در ایران ارائه دهد روبرو نیستیم. هر چند باید اشاره کرد که در حاشیه مخالفان جمهوری اسلامی ما اپوزیسیون کوردستانی و بلوچستانی را داریم که دارای مانیفست و افق مشخص در رابطه با تغییر در ایران هستیم. اما متأسفانه نگاه به تغییر در ایران هنوز از آفت مرکزگرایی و وابسته بودن به مرکزگرایی رنج می‌برد. به همین خاطر است که مسیر تغییر در ایران به عبارتی سد شده است. از طرف دیگر تحولات منطقه و خیزش‌های مردمی هم وجود دارد. تحولاتی همچون: حمله اسرائیل و تصمیم کشورهای منطقه و آمریکا جهت از بین بردن جمهوری اسلامی می‌تواند عملی ممکن باشد و در نهایت باعث هماهنگی شود. خیزش مردمی هم در نتیجه وضعیت اقتصادی، معیشتی و فشارهای سیاسی به یکباره مردم را به این نتیجه برساند که عدم جمهوری اسلامی می‌تواند آینده بهتری برای آنها به همراه داشته باشد. به هر حال نگاه بنده بیشتر معطوف به شرایط



معرفی کرده است. سقوط اسد مشروعیت این ادعا را تضعیف خواهد کرد.

سقوط دیوار برلین جمهوری اسلامی سقوط دیوار برلین نماد فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بود، زیرا این رویداد نشان داد که رژیم‌های اقماری مسکو دیگر قادر به حفظ خود نیستند. سقوط اسد نیز می‌تواند نقشی مشابه برای جمهوری اسلامی داشته باشد. این رویداد نشان‌دهنده شکست سیاست‌های خارجی ایران در طول سال‌های گذشته میلاردها دلار در سوریه سرمایه‌گذاری کرده است، از جمله در بخش‌های زیرساختی و نظامی. با سقوط رژیم اسد، این سرمایه‌گذاری‌ها ممکن است به هدر برود و ایران مجبور به بازنگری در استراتژی‌های اقتصادی خود شود.

۴. کاهش سرمایه‌گذاری‌های خارجی: ایران در طول سال‌های گذشته میلاردها دلار در سوریه سرمایه‌گذاری کرده است، از جمله در بخش‌های زیرساختی و نظامی. با سقوط رژیم اسد، این سرمایه‌گذاری‌ها ممکن است به هدر برود و ایران مجبور به بازنگری در استراتژی‌های اقتصادی خود شود. ۵. افزایش هزینه‌های نظامی: با از دست دادن متحد استراتژیک خود در سوریه، ایران ممکن است مجبور به افزایش هزینه‌های نظامی برای حفظ نفوذ خود در منطقه شود. این افزایش هزینه‌ها می‌تواند فشار بیشتری بر بودجه عمومی کشور وارد کند و منابع مالی را از بخش‌های دیگر اقتصادی منحرف کند.

۶. افزایش تحریم‌های بین‌المللی: سقوط رژیم اسد می‌تواند به افزایش فشارهای بین‌المللی و تحریم‌های جدید علیه ایران منجر شود. کشورهای غربی و منطقه‌ای که به دنبال تضعیف نفوذ ایران هستند، ممکن است از این فرصت برای افزایش تحریم‌ها و محدودیت‌های اقتصادی علیه تهران استفاده کنند.

۷. کاهش تجارت با سوریه: ایران و سوریه روابط تجاری نزدیکی داشتند و سقوط

توان نظامی، امنیتی را دارا هستند که باعث شده از طرف آمریکا و بعضی از کشورهای اروپایی به مانند متحد اصلی در آینده سوریه به شمار آیند.

در مجموع روزاوا اگر بتواند تهدید ترکیه را از ماهیت نظامی به مسئله سیاسی تبدیل کند، حتما ما شاهد کیانی خودمختار یا فدرالی دیگر برای کوردها در منطقه خواهیم بود. پس اولویت اصلی روزاوا گذار از تهدید امنیتی و قدم گذاشتن در مسیر سیاسی است که می‌تواند فرمی از حاکمیت را برای آنها به ارمغان بیاورد.

● **آیا تحولات اخیر در نهایت به رویارویی مستقیم ایران و اسرائیل در خاک این کشور، یا تغییر از نوع دیگری منجر خواهد شد؟**

رویارویی اسرائیل و جمهوری اسلامی را می‌توان در دو سناریو بررسی کرد. بعد اول مسئله این است که اگر جمهوری اسلامی از موضع اتمی خود عقب‌نشینی نکند و همچنان به توسعه آن ادامه دهد، بطور یقین اسرائیل آنرا مورد هدف قرار خواهد

رژیم اسد می‌تواند به کاهش تجارت بین دو کشور منجر شود. این کاهش تجارت می‌تواند تاثیرات منفی بر اقتصاد ایران داشته باشد، به ویژه در بخش‌هایی که به صادرات به سوریه وابسته هستند.

۸. افزایش ناپایداری اقتصادی: سقوط رژیم اسد می‌تواند به افزایش ناپایداری اقتصادی در منطقه منجر شود که تاثیرات منفی بر اقتصاد ایران خواهد داشت. ناپایداری در منطقه می‌تواند به افزایش قیمت نفت و گاز و کاهش سرمایه‌گذاری‌های خارجی در ایران منجر شود.

آینده جمهوری اسلامی پس از سقوط اسد

سقوط رژیم اسد بدون شک نقطه عطفی برای جمهوری اسلامی خواهد بود. این رویداد به‌طور مستقیم بر توانایی ایران برای پیشبرد سیاست‌های منطقه‌ای خود تاثیر می‌گذارد و همزمان فشارهای داخلی را افزایش می‌دهد. آینده جمهوری اسلامی پس از سقوط اسد به توانایی این نظام برای مدیریت بحران‌های داخلی و بازتعریف سیاست‌های خارجی خود بستگی دارد.

اما اگر جمهوری اسلامی نتواند این تغییرات را مدیریت کند، سقوط اسد می‌تواند آغازگر زنجیره‌ای از بحران‌ها باشد که در نهایت به زوال نظام منجر شود. همان‌طور که فروپاشی دیوار برلین پایان نظام شوروی را رقم زد، سقوط اسد می‌تواند پایان دوران جمهوری اسلامی را در منطقه رقم بزند.

نتیجه‌گیری:

سقوط رژیم اسد، همانند سقوط دیوار برلین، نماد شکست یک ایدئولوژی و یک استراتژی است. برای جمهوری اسلامی، این رویداد می‌تواند پیامدهایی عمیق‌تر از یک شکست سیاسی داشته باشد و پایه‌های مشروعیت و قدرت این نظام را در داخل و خارج از کشور متزلزل کند. آیا جمهوری اسلامی خواهد توانست از این بحران عبور کند یا این رویداد به پایان سلطه آن بر خاورمیانه منجر خواهد شد؟ تنها زمان پاسخ این پرسش را خواهد داد

داد، بخصوص در شرایط حاضر که مسیر رسیدن اسرائیل از آسمان سوریه بدون مشکل می‌باشد و مانعی وجود ندارد.

بعد دوم قضیه برمی‌گردد به فرض اینکه جمهوری اسلامی روند توسعه برنامه اتمی را متوقف کند و آماده باشد از بخش عمده آن عقب‌نشینی کند. این فرض می‌تواند با سرکارآمدن ترامپ و همچنین شرایط منطقه اسرائیل را به سمتی هدایت کند که آنرا به تعویق بیندازد. در این شرایط اسرائیل و ترامپ وارد جنگ نخواهند شد و اسرائیل پروسه‌ی عادی سازی با کشورهای عرب سنی را به انجام خواهد رساند. در مجموع برنامه اتمی جمهوری اسلامی تهدیدی آنی برای اسرائیل است و در قبال آن تعلل نخواهد کرد، بسته به رفتار جمهوری دارد که آیا به مانند قذافی آماده خواهد بود که عقب‌نشینی کند یا اینکه باید حمله اسرائیل را انتخاب کند.

● **آقای دست‌پیش خیلی ممنون از اینکه برای این مصاحبه وقت گذاشتید**

خواهش می‌کنم.

داخلی در ایران است که می‌توانم بگویم فروپاشی از داخل یا خیزش مردمی ایران در نهایت جمهوری اسلامی را ساقط خواهد کرد.

● **با توجه به عمق تحولات در سوریه چه آینده‌ای را می‌توان برای کوردهای "روزاوا" متصور شد؟**

شرایط غرب کوردستان بسیار پیچیده است. از یک طرف با ترکیه روبرو هستند که ماهیت وجودی آنها را تهدید می‌کند. و از طرف دیگر در دمشق کسانی قدرت را در دست گرفتند که خواهان خلع سلاح و تحمیل اراده خود هستند. در عین حال نبود اتحادی فراگیر در میان نیروهای سیاسی زمین بازی در روزاوا تحت تاثیر قرار داده است. در آخر هم اسلام سیاسی و ناسیونالیسم عرب در سوریه ماهیت وجودی آنها را تهدید می‌بیند. اما در همان حال دارای فرصت‌های هم هستند.

آنها بخشی از معادلات بین‌المللی علیه گروه‌های رادیکال اسلامی می‌باشند. تنها نیروی کارآمد سکولار هستند و سرآخ

ادامه صفحه ۵

را نگه داشته همین نظام امنیتی، سیاسی و عقیدتی‌ست و اگر این شکست را اعلام کنند این هسته‌ی سخت از هم خواهد پاشید و آن موقع به سمت فروپاشی کامل خواهد رفت، در واقع آنها در مسیری قرار گرفته‌اند که امکان بازگشت یا به قول شما اعلام آن شکست را ندارند و آنچه که در سوریه اتفاق افتاده یک شکست کاملا مشخص، معین و قابل مشاهده است که تنها جمهوری اسلامی آنرا انکار می‌کند.

● **اپوزیسیون جمهوری اسلامی در داخل و خارج از کشور در چه وضعیتی در خصوص کار آیی و تعامل با تحولات سیاسی اخیر بسر می‌برند؟**

واقعیت مسئله این است که مخالفان جمهوری اسلامی هنوز به اپوزیسیون تبدیل نشده‌اند (مخالفان مرکزگرا). آنها هنوز مخالفان هستند که به مانند فعالان سیاسی مشغول تحلیل شرایط جمهوری هستند نه ایجاد زمینه‌ای که بستر فروپاشی

جامعه‌شناسی تاریخی پیشمرگه



شاهو حسینی

پیشمرگه اگرچه به عنوان یک اسم و سمبل اشاره‌ای به فرمی وجود، نوعی وجود و فرمی از هستی است، اما در حقیقت در جوهر خود روایتی دربرگیرنده رویدادها و نوعی خلاصه‌نویسی جهت ارجاع به رخدادهایی به مثابه حقیقت‌هایی مقبول، مورد تأیید و تأکید در جامعه‌کوردی و در کوردستان است. به‌عبارتی دیگر پیشمرگه قبل ارجاع به یک نوع ین فرمی از وجود و هستی، اشاره‌ای است به مجموعه‌ای از رخداد‌های ذهنی شامل آگاهی، درک، فهم و دریافت‌های ذهنی فرد کوردی در روند فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جامعه کوردستان که توسط انسان کوردی تجربه شده‌اند. پیشمرگه به مثابه یک فرماسیون، یک پارچوب بودن و هستن در جامعه کوردستان، در واقع برآیند تقابل انسان کوردی با چالش‌ها، کنکاش‌ها، آگاهی‌ها و فهم‌های انسان کوردی از خود، جهان زیست و غیریت‌های بیرون جامعه کوردی است، که درصدد به چالش کشیدن، هویت‌زدایی و سوژه‌زدایی از فرد کورد و جامعه کوردی هستند. جامعه‌شناسی تاریخی پیشمرگه در صدد تشریح و توضیح چگونگی ظهور و توسعه پیشمرگه به مثابه نوعی وجود در جامعه‌کوردستان است. در واقع تلاش می‌شود که از یک‌سو با تحقیق در سیر تاریخی جامعه کوردستان و بررسی زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ساختار پیشمرگه، تأثیر فرآیندهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بر شکل‌گیری و ظهور آن مورد مذاقه قرار بگیرد، و از سوی دیگر به بررسی تأثیر متقابل پیشمرگه بر ساختارهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه کوردستان پرداخته شود.

فرآیندهای تأثیرگذار بر ظهور پیشمرگه در کوردستان

تداوم تاریخی استبداد در ایران و به عبارتی دیگر بازتولید متناوب استبداد و اقتدارگرایی سیاسی و فرهنگی به صورت ظهور حکومت‌های استبدادی، تحمیل زبان‌فارسی بر ملیت‌های غیرفارسی، هژمونی اجتماعی فارسی از طریق تحمیل ارزش‌های دینی و هنجارهای فرهنگی، مهم‌ترین بسترهای تقابل جامعه کوردی و فرد کوردی با ایزکتیویسم و سوژه‌زدایی از کورد و کوردستان بوده، غیاب عقلانیت و ذهنیت مدرنیستی در ایران و در نتیجه عدم ظهور جامعه‌مدنی، مالکیت خصوصی و پلورالیسم در ایران موجبات انحصار قدرت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را برای فارس فراهم نموده. فارس همواره از طریق انحصارات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در جغرافیای ایران با انکا بر قدرت نظامی در صدد هویت‌زدایی از غیرفارس و تحمیل هویت برساخته بر آنها و از جمله جامعه کوردستان و فرد کوردی بوده. در یک چنین فضایی ظهور فرد کوردی و کوردستان به مثابه پدیده‌ای فراتاریخی بستر تقابل با فارس را فراهم نموده و گسل منازعه را در ایران اکتیو نموده، در یک چنین فضایی پیشمرگه به مثابه حضور آگاهانه و فاعل‌شناسا جهت تقابل برای وجودزدایی از فرد کورد و کوردستان به مثابه هستی و بستر رویش و پرورش سوژه کوردی ظهور کرده است. پیشمرگه قبل از اینکه نمود عینی و تعیین عینی پیدا نماید، به صورت تعیین خودآگاهی و فهم مشروعیت خودبنیادی در زیست‌بوم کوردستان در ذهن و اندیشه فرد کورد نمود پیدا کرده است، در واقع فرد کورد در جامعه کوردی بود و هستی چند وجهی پیدا کرده و این تکثر هستی و بودگی فرد کوردی محصول فرآیندهای تأثیرگذار از بیرون به صورت هجوم استثمارگرانه فارس و فرآیندهای درونی به صورت تلاش برای تعیین سوژه کوردی می‌باشد. فرد کوردی علاوه بر فرم انسانی وجود، فرم طبقاتی و صنفی وجود، در تلاش برای عینیت بخشی به فرم ملی وجود با چالش هجوم دیگری روبرو بوده، بنابراین برای دفع این هجوم هژمون‌خواهانه و تمامیت‌خواهانه نیاز به یک وجود مبارز داشت، این وجود مبارز برای تحقق وجود ملی در هر طبقه و صنف اجتماعی جامعه کوردستان به شکلی تا حدودی متفاوت اما با هدفی مشترک ظهور کرده است، در واقع کوردستان در این فرآیند شاهد ظهور یک وجود متکثر در عملکرد اما واحد در هدف بود. پیشمرگه قبل از آنکه یک فرد، یک پدیده عینی باشد، دستگامی فراگیر، فراتاریخی و سیال بینشی است که دربرگیرنده تلاش برای شدن است، شدن به معنای گذار از هستی و بودنی برساخته و فرازمانی که غیریت فارس درصدد برساختن از فرد کوردی و کوردستان است. بنابراین موضوع اساسی در رابطه با پیشمرگه نه آنتولوژیک که اساسا اپیستمولوژیک است، پیشمرگه نوعی فهم، ادراک و آگاهی است، پیشمرگه را نباید در قالب وجودی عینی برساخت، زیرا پیشمرگه در سیالیت فرم، روش و حرکت نمود پیدا می‌کند و این نیز به دلیل تکثر فرم‌های شناخت و آگاهی در میان طبقات، صنوف و گروه‌های گوناگون اجتماعی است، اما هدف مشترک و واحد است و آن تعیین بخشیدن به وجود ملی است. به‌همین دلیل است که در کوردستان می‌توان از پیشمرگه‌ها نه برای اشاره به انبوه‌وارگی در تعداد و در عدد که جهت اشاره به تکثر در فرم‌ها، فهم‌ها و درک‌ها اشاره کرد.

پیشمرگه در کوردستان در تقابل با فهم و آگاهی ایزه‌کتیو و تحمیلی غیر کوردی، نوعی از خودبنیادی و سوژه‌گی مستقل و آگاهانه است که بر دوگانه "ضرورت و آزادی" تأکید می‌کند. ضرورت اشاره به آگاهی دربرگیرنده و فهمی فراگیر دارد که آزادی را به مثابه حقیقت مشروع می‌کند و آزادی اشاره به تلاش برای از میان برداشتن هر گونه حصار و بند متضمن بندگی، تقلید و وابستگی است، یعنی آزادی اراده‌ی معطوف به فهم در راستای سوژه‌گی و رهایی از ایزگی است. بنابراین می‌شود گفت که ضرورت علت است و آزادی برای پیشمرگه غایت. آزادی برای پیشمرگه قبل از آن که یک امر سیاسی یا اجتماعی باشد، امری اخلاقی است، زیرا پیشمرگه قبل از آن که در صدد کسب قدرت و یا هژمونی باشد، در صدد تثبیت هستی و آگاهی خویش در روند ایزه‌زدایی از خود به مثابه بخشی از روند کلی فهم و شناخت است. پیشمرگه در کوردستان این روندها را بر بستر به چالش کشیده شدن توسط غیریت کوردی و برای به چالش کشیدن هستی و هویت برساخته در پیش گرفته و اساسا بر بنیاد این تحولات که اتفاقا سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هستند شکل‌گرفته است. آزادی به مثابه برون رفت از اشغال‌شدگی توسط غیر کورد گوهر و ذات پیشمرگه است، و این آزادی در فرم گرفتن و ظهور وجود ملی کوردی و ملت کوردی تحقق می‌یابد. بنابراین آزادی برای پیشمرگه بستر تحقق هستی ملی است. با تحقق روح ملی کوردی شکاف میان فرد، انسان به مثابه وجود و کوردیت و کوردی به مثابه آزادی، فهم و آگاهی برداشته می‌شود، و این تعارض و جدایی در ملت کوردی کاملاً حل می‌گردد. پیشمرگه در جهان اجتماعی برساخته فارسی فهم و آگاهی فراتاریخی است که به جدایی فرد کوردی و کوردیت پی برده و از طریق فرم دادن به جهان زیستی ملت کوردی درصدد از میان برداشتن این افتراق و جدایی است. امر ملی و ملت برای پیشمرگ یک امر گفتمانی است، برخلاف ایران‌سیسم فارسی که یک امر ایدئولوژیک است، زیرا توسط قدرت سیاسی و نظامی حاکم بر جامعه پرداخته و تحمیل شده، امر ملی کوردی و کوردایه‌تی محصول تعامل و ارتباط اینترسوبژکتیف سوژه‌ی کوردی در روند تکامل جامعه کوردی در کوردستان است، به همین دلیل با وجود وحدت در هدف و اشتراک و افق، اما در ساخت ذهنی و فرم نظری متکثر و پلورال است. به همین دلیل پیشمرگه نیز در جامعه کوردی و در کوردستان پدیده‌ای متکثر است. برای یک روزنامه‌نگار، شاعر، ادیب و نویسنده کورد، روندهای فرهنگی و بستر فرهنگی جایی است که فارسیسم در تلاش برای سوژه‌زدایی از کورد و کوردستان است، جایی که از طریق تحمیل زبان غیرکوردی، اندیشه غیرکوردی و ذهن غیرکوردی، تلاش می‌شود هویتی برساخته پرداخته شود. بنابراین با ادراک و فهم فرهنگی در این حوزه، عناصر فرهنگی کوردی پرداخته می‌شود، بنابراین فعالان حوزه فرهنگی فرمی از پیشمرگه هستند، که بسترهای ذهنی-فرهنگی ظهور ملت کوردی را فراهم می‌کنند. در حوزه سیاسی پیشمرگه از طریق فعالیت در بسترهای سیاسی و ورود به جهان اندیشه‌ها و فلسفه سیاسی تلاش می‌کند، جهان ذهنی و معرفتی کوردی را پرداخته کند، تا مرزهای ذهن کوردی با دیگر ادهان غیرکوردی مشخص و فرد کوردی در خدمت منافع ملی جهان کوردی حرکت نماید. بنابراین به اختصار می‌توان گفت که پیشمرگه برآیند تحول در روندهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه کوردستان است.

حذف رژیم از معادلات منطقه،

شکست محور مقاومت و سپاه پاسدارانی که تنها نظاره‌گر بود



ساسان خاتونی

در دهه‌های اخیر رژیم سرمایه‌گذاری زیادی در کشورهای منطقه به لحاظ نظامی و عقیدتی کرده بود. در کشورهای خاورمیانه که دارای جمعیت قابل توجهی شیعه مذهب هستند، رژیم ایران با حمایت و سازماندهی آنان در چهارچوب گروه‌های مسلح به منظور پیشبرد اهداف خود تا حدودی توانسته بود که هم کنترل این کشورها را به دست بگیرد و هم برای اسرائیل مشکل‌آفرین باشد. حمایت از گروه‌هایی همچون حزب‌الله لبنان، حماس در فلسطین، حوثی‌ها در یمن و حشدالشعبی در عراق و همچنین رژیم ایران توانسته بود با همکاری روسیه مانع از سقوط اسد در بهار عربی شود و گروه‌هایی تحت عنوان مدافعین حرم که عمدتاً از شهروندان افغانستانی و پاکستانی ساکن ایران بودند و آنها را فاطمیون و زینبیون می‌خواندند را به سوریه اعزام کرد و تلفات زیادی هم داشتند. در واقع رژیم ایران با تشکیل یک هلال‌شعبی و آنچه که محور مقاومت خوانده می‌شد، توانسته بود هژمونی خود را در منطقه حفظ کند و حتی در مسائلی همچون مذکرات هسته‌ای با غرب با استفاده از این گروه‌های نیابتی خود مخصوصاً در لبنان و فلسطین، امتیاز بگیرد و این روند دخالت نظامی و حمایت از شبه‌نظامیان وابسته به خود تا ۷ اکتبر ۲۰۲۳ که در آن روز این گروه‌ها به مراسمی که در جنوب اسرائیل برگزار شده بود حمله کردند، ادامه داشت.

در واقع ۷ اکتبر را می‌توان شروع پایان هژمونی ایران در منطقه دانست. شروع جنگ غزه و خسارت و ویرانی‌هایی مردم آنجا بابت جاه‌طلبی‌های رژیم ایران متحمل شدند به درازا کشید تا اینکه کار به جایی رسید بخش بزرگی از این گروه‌های نیابتی نابود شدند. رهبران حماس و حزب‌الله یکی پس از دیگری در بیروت و تهران خنثی می‌شدند و رژیم هیچکاری نتوانست انجام دهد و تنها نظاره‌گر بود و در ادامه با سقوط رژیم اسد دست ایران از سوریه نیز کوتاه شد و اسرائیل حتی وارد بخش‌هایی از سوریه هم شد. نظام جدید سوریه دیگر شیعی و حامی رژیم ایران نخواهد بود بلکه یک ایدئولوژی اسلامگرای سنی با سابقه‌ی رادیکال و ضد شیعی بر دمشق حاکم شده است که به معنی پایان رژیم تهران در سوریه می‌باشد تا جایی که دولت موقت سوریه درخواست سیصد میلیارد دلار غرامت از رژیم ایران بابت حمایت از اسد و همکاری در سرکوب و جنایات رژیم قبلی و نابودی زیرساخت‌های این کشور کرده است.

کشورهای عربی میل به سازش با اسرائیل دارند و نظم‌نوین خاورمیانه که اسرائیل روی آن تأکید می‌کند تا حدود زیادی ایران را از معادلات منطقه کنار خواهد گذاشت. موضوع دیگر روی کار آمدن دونالد ترامپ بعنوان رئیس جمهور آمریکا، ایران را در سیاست خارجی به انزوای بیشتر می‌برد چرا که مواضع جمهوری خواهان آمریکا در قبال ایران به نسبت دمکرات‌ها بسیار شدیدتر می‌باشد. آنها مخالف برجام بوده‌اند و انتظار می‌رود کابینه‌ی بعدی ایالات متحده در همه‌ی زمینه‌ها از سیاسی و اقتصادی گرفته تا تأثیر بر همسایه‌گان ایران به منظور عدم تعامل و همکاری بیشتر، رژیم تهران را تا حد ممکن به حاشیه براند.

در این میان و با توجه به شرایط موجود و کوتاه شدن دست ایران از منطقه، فرصت برای ایفای نقش کشورهای عربی از جمله عربستان سعودی فراهم خواهد شد تا هم اینکه متحدان خودش را در منطقه تقویت نماید و هم اینکه بتواند تأثیرات خود را بعنوان یک کشور مرجع اسلام سنی که یک ائتلاف نظامی متشکل از ارتش‌های کشورهای عربی را نیز فرماندهی می‌کند، در سوریه‌ی جدید بیشتر کند. اسرائیل نیز که تا حدود زیادی رژیم ایران را از مرزهای خود دور کرده است در تلاش خواهد بود که بازوهای دیگر محور مقاومت در عراق و یمن را قطع کند که این موضوع برای عربستان سعودی خوشایند خواهد بود چراکه حوثی‌های یمن تحت حمایت ایران باعث شده بودند رئیس جمهور این کشور که متحد عربستان بود از کشور خارج شود و به عربستان پناه ببرد. پس در هر صورت تضعیف حوثی‌های یمن به نفع ریاض خواهد بود و تهدید برای پروژه‌ی عظیم مسیر تجاری که از هند به امارات متحده‌ی عربی و از آنجا به عربستان و اردن می‌رسد و از مسیر اسرائیل به اروپا خواهد رفت هم کم می‌شود. این شاهراه تجاری که عربستان و اسرائیل بسیار روی آن سرمایه گذاری کرده‌اند نه تنها اینکه ایران را از نقشه‌ی تردد تجاری آسیای مرکزی به خاورمیانه و اروپا حذف خواهد کرد بلکه با تغییر مسیر صادرات نفت کشورهای عربی از طریق امارات به بندر فجیرای این کشور که در آن سوی تنگه‌ی هرمز و در دریای عمان قرار دارد رژیم ایران هیچ کنترلی بر روی آنجا ندارد، دیگر ایران قدرت اعمال فشار به منظور اخلال در صادرات نفت را نخواهد داشت که در سالهای اخیر بارها تهدید به بستن تنگه‌ی هرمز کرده بود.

از سویی دیگر ترکیه که به دنبال احیای مرزهای دولت عثمانی می‌باشد، سعی بر آن خواهد داشت در خلاء ایران بیشترین سود را ببرد. ایدئولوژی اخوانی دولت ترکیه و شخص اردوغان که بسیار نزدیک به رهبران جدید دمشق می‌باشد و حمایت از آنها در مسیر قدرت رسیدنشان، ترکیه را به بازیگر موثری در سوریه بدل کرده است. ترکیه در گام اول سعی دارد تا اندازه‌ی کنترل دمشق را به دست بگیرد و در گام بعدی مانع رسیدن کوردها به یک کبان خودمختار شود و حتی خواهان حذف خودمدیریتی اداره‌ی شمال شرق سوریه هم هستند. بطور کلی جغرافیای "رؤژئاوا" یا همان کوردستان سوریه بخشی از پروژه‌ی احیای میثاق ملی ترکیه می‌باشد و حتی چشم طمع به اقلیم کوردستان را هم دارند. تورک‌ها همچنین با تضعیف و انزوای هرچه بیشتر ایران در سیاست خارجی می‌توانند با اعمال فشار بر ارمنستان، آنها را وادار به ایجاد کریدور «زنگه‌زور» کنند و نخجوان به باکو متصل شود و مسیر تجاری ای که از کشورهای جهان تورک در آسیای مرکزی از طریق آذربایجان و نخجوان به ترکیه و از آنجا به اروپا برسد، شکل بگیرد که در آن صورت باز هم ایران از بخش دیگر شاهراه‌های تجارت جهانی حذف خواهد شد. تشکیل کریدور زنگه‌زور به معنی حذف کامل مرز زمینی مشترک بین ایران و ارمنستان خواهد بود که یک شکست سیاسی و اقتصادی برای ایران خواهد بود. باتوجه به شرایط داخلی و رویدادهای جدید خاورمیانه بعید است که رژیم ایران به زودی به روال سابق برگردد.



شاهرخ حسن زاده

خیانت به فلسفه و روشنفکران!

(در حاشیه گفتگوی مهدی نصیری و بیژن عبدالکریمی)

نبودند جنگ به داخل مرزهای ما کشیده میشد. نگرش و زاویه دید ایشان دقیقا مانند خامنه‌ای و فرماندهان سپاه است. جنبش زن زندگی آزادی را محصول رسانه‌های غربی و نظام سلطه می‌داند که اگر نیروهای امنیتی این افراد را در کف خیابان نمیکشند و کور نمی‌کردند، ممکن بود هزاران و ده‌ها هزار نفر دیگر در اثر خلاء قدرت کشته میشدند. او معتقد است فقط می‌توانند با نیروهای انقلابی صحبت کنند چون آنها می‌توانند اوضاع را آرام کنند و دیگران (پوزسیون و مردم ناراضی) با وارونه کردن واقعیات از طرف رژیم‌های اشغالگر مأمور به تضعیف و از بین بردن ایران هستند...

مهدی نصیری، به دقتی از بحرانهای مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی، امنیتی، اجتماعی و فرهنگی صحبت میکند. به ویژه موضوع فروپاشی نیروهای نیابتی و پایان حکومت بشار اسد را رویای خوش حاکمیت به کابوس، توصیف میکند. نصیری با جسارت و مستدل ابر بحرانها را مطرح کرد و به درستی معتقد بود که هیچ فاجعه‌ای جز بقای جمهوری اسلامی وجود ندارد. سیاست مخالفت با غرب شکست خورده و باید با دنیا به ویژه غرب (آمریکا) آشتی کنیم. نصیری آشکارا از سقوط رژیم صحبت کرد و شخص آقای خامنه‌ای را با آن رجزخوانی‌ها هدف قرار داد و همه اشتباهات و سیاست های غلط را به وی نسبت داد. در نتیجه مهدی نصیری علیرغم انتقادهای دقیق و سریع، متاسفانه راه واقعی و اصلی دموکراسی را گم میکند و واقعیت های جامعه را نمی بیند، وی به هر دلیلی معتقد است باید به گذشته برگردیم و آینده این جغرافیا را به دست پادشاهی خواهان بسپاریم (نظام سلطنتی). ایشان با اعلام آماری غیرعلمی مدعی است اکثریت جامعه ایران خواهان نظام پادشاهی هستند! مانند عبدالکریمی و به نوعی دیگر به دموکراسی، پلورالیزم و حقوق ملیتهای ایران معتقد نیست و با تفکری غیردموکراتیک چاره را در بازگشت به گذشته می بیند به قول آقای عبدالکریمی از چاه به چاله افتادن!

در نهایت، آنچه شایان ذکر است؛ ظاهرا این دو با آرای متفاوت در مقابل هم قرار گرفتند اما اگر من کورد در این گفتمان از حقوق خود صحبت کرده باشم، این دو و حامیانشان با هم علیه ما به سنگر خواهند رفت و به معنای کامل با ما مخالفت خواهند کرد. آنها همچنان معتقدند که باید مرکز قدرت مطلق باشد، حق مدیریت و تمامی پایه‌های قدرت حاکمیت را برای خود روا و محفوظ میدانند. اگر ما نیز حقوق خود را مطالبه کنیم، یاغی و تجزیه طلب میشویم! متاسفانه این دو ذهنیت متعصب و مرکزگرا (همچنان که در جنبش ژینا نیز مشاهده شد) علیرغم سخنان به ظاهر زیبایشان هیچ اعتقادی به دموکراسی و حقوق دیگری ندارند و آینده‌ی نزدیک آزادی را تارک کرده‌اند

زیبایی کار و عمل انسان است که از روح زیبا سرچشمه می‌گیرد. این نوع نگرش، توجیه و تناقض سخنان عبدالکریمی، زوال اخلاق وی را اثبات میکند و به نظر میرسد منافع شخصی اجازه اندیشیدن را از وی گرفته. وی همچنین تعهد خود را قربانی منافع می‌کند و اصول اخلاقی و وظیفه خود را رها می‌کند و به خیر عمومی اهمیت نمیدهد. اخلاق کانتی یک نظریه اخلاقی وظیفه‌گرا است که «ایمانوئل کانت» تدوین و معرفی کرده است. بر مبنای این نظریه، که در نتیجه عقل‌گرایی عصر روشنگری پدید آمد، اراده نیک یگانه پدیده ذاتا خوب است و عمل فقط هنگامی خوب تلقی می‌شود که برآمده از احساس وظیفه نسبت به قانون اخلاقی باشد. محور اصلی دیدگاه کانت درباره قانون اخلاقی امر مطلق است که درباره همه افراد، صرف نظر از منافع و خواست‌هایشان، صدق می‌کند. کانت امر مطلق را به شکل‌های مختلف صورت‌بندی کرد. اصل جهان‌شمولیت از نظر کانت چنین اقتضا می‌کند که یک عمل برای آن که مجاز باشد، باید بتوان آن را بدون این که تناقضی پیش آید، درباره همه افراد به کار برد. صورت‌بندی کانت از انسانیت در بخش دوم امر مطلق متضمن آن است که هرگز نباید با دیگران صرفا به‌منوان وسیله‌ای برای رسیدن به یک هدف رفتار شود؛ بلکه انسانیت همیشه باید هدف باشد.

عبدالکریمی نیز مانند هایدگر و «کارل اشمیت» فاشیسم را توجیه و ضددموکراسی لیبرال هستند که از سوی شاگردان و دوستانشان به دلیل توجیه اعمال سخیف حاکمیت، مورد انتقاد قرار می‌گیرند، ولی به یک نکته واقعی و مهم نیز اذعان می‌کند؛ بازگشت به گذشته و بازگرداندن رژیم که به دست همین مردم سرنگون شده، نهایت حماقت و نادانی است که نباید اتفاق بیفتد. سپس در پاسخ به این همه فساد که نصیری از حاکمیت حال ایران یاد میکند و از رضاشاه به نحوی تجلیل می‌کند، میگوید؛ شاهزاده باید صدها میلیون دلاری که پدرش دزدیده بود را با خودش بیاورد و بعد حرف بزند! در پایان اما دیدگاه های تنگ نظرانه ایدئولوژیک جمهوری اسلامی را با نیت پاک قلبی بیان میکند؛ ما اسطوره‌های تاریخی مثل علی و حسین داریم، ما رهبر، ایدئولوژی و قهرمان (قاسم سلیمانی) داریم، سلاح و رسانه داریم، نیروهای بسیجی داریم، وی از ظلم و ستم به ایران، فلسطین و حتی آمریکای لاتین و آفریقا نیز میگوید! او آشکارا خود را در کنار نیروهای امنیتی قرار میدهد و معتقد است که نیروهای انقلابی-شیعه و هم‌زمان سپاهی می‌توانند رژیم را روی پای خود نگهدارند. عبدالکریمی کتمان نمیکند نیروهای مزدوری که در لبنان و فلسطین قربانی سیاستهای مداخله‌جویانه و ماجراجوییهای خامنه‌ای شدند فرزندان این کشور هستند و ما باید به آنها احترام بگذاریم چون اگر آنها

فراپبورگ گفت: خطوط کلی دانشگاه باید مطیع خواسته های «پیشوا» باشد در طول نزدیک به سه ساعت و نیم بحث، سه یا چهار بار نام کردها مطرح شد و هر دو طرف، به ویژه عبدالکریمی، آنها را جنگ‌طلبانی که به رژیم جنگ فروخته‌اند یا مانند جنگجو و «تجزیه‌طلب» به تصویر کشید. اگر «ادوارد سعید» در «شرق شناسی» (اورینتالیسم) به توصیف نگرش و استکبار خودخواهانه غرب نسبت به شرق می‌پردازد و از استعمار و ظلم و جنبه‌های تاریخی مختلف آن صحبت می‌کند، عبدالکریمی نیز آگاهانه جنبشهای آزادیخواه کورد را تحریف میکند. جالب اینجاست وی معتقد است که باید در مقابل نظام استعماری بایستیم و تسلیم نشویم وگرنه مثل «لوپاتان» هابز سر همه را خواهد خورد! هایدگر هم میخواست با استدلالهایی من درآوردی ثابت کند که یهودیان نادان هستند و آنها را از موقعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود در راستای سیاستهای ایدئولوژیک نازی هیتلر تنزل دهد تا زمینه را برای نسلکشی آنها فراهم کند. به عبارت دیگر، نگاه استعماری به نابودی یهودیان یا یهودستیزی به هر طریقی مانند دیدگاه عبدالکریمی‌ها است که کردها را جنگ طلب، عقب مانده، بلوچها را بی سواد و قاچاقچی، ترکها را بی مغز و... میدانند. این نوع نگاه شرقشناسانه حتی در هنر و سینمای ایران نیز نمود دارد. یعنی علوم غربی را ترجمه کرده و به نفع و هدف خود برای ظلم به دیگر ملت‌های ایران استفاده کرده‌اند. نکته جالب این است که اگر رژیم ایران به رهبری خامنه‌ای در مقابل نظام سلطه بایستد، برای عبدالکریمی موجه است و او حق دارد با وی در مقابل غرب مبارزه کند، اما اگر کردها یا ملت های ستمدیده در مقابل ظلم و جنایات این رژیم بایستند و برای احقاق حق خود مبارزه کنند، جنگ طلب و تجزیه طلب هستند! عجیب است کسی که ادعا می‌کند آخرین مدارج علمی را گذرانده و در دانشگاه تهران به عنوان استاد فلسفه تدریس می‌کند، چگونه می‌تواند برای بقای نظامی دیکتاتور و ادامه کشتار و جنایتهای هولناک استدلال غیر منطقی بیاورد و تا این حد کوتاه‌بین و منفعت طلب باشد. او باید فلسفه اخلاق «افلاطون» و حتی «کانت» را خوانده باشد، اما آن را فراموش کرده است. اخلاق در دیدگاه افلاطون شاخه‌ای از سیاست و اندیشه است، وی پس از بحث عدالت اجتماعی، از عدالت فردی نیز صحبت می‌کند که از نظر افلاطون، ارزش از سه نکته فراتر نمی‌رود: ۱. زیبایی. ۲. عدالت. ۳. حقیقت. و جامع میان این سه، خیر و نیکی است و سه امر یاد شده معنی باز خیر و نیکی هستند. این که می‌گوید اخلاق از مقوله جمال و زیبایی است مقصود او زیبایی حسی نیست که در گل و چیزهای دیگر دیده می‌شود، بلکه

میداند. اظهارات عبدالکریمی به طرز زیرکانه‌ای در راستای اهداف و راهبرد رژیم از ایجاد محور مقاومت و پشتیبانی و حمایت از نیروهای نیابتی، مشروعیت بخشیدن به دخالت در سوریه، یمن، عراق، لبنان، فلسطین و... به عنوان استراتژی معقول یاد میکند و تمامی این خونریزی‌ها، آشوب و دخالتها در خارج را برای امنیت داخل ایران مفید میدانند. وی بدون در نظر گرفتن تاثیرات مخرب آن بر سیاست، اجتماع و اقتصاد معتقد است اگر اتفاقی بیفتد و خلأ امنیتی در نتیجه از بین رفتن حاکمیت به وجود بیاید، فاجعه اتفاق خواهد افتاد، او مردم را به یاد غزه، لبنان و عراق می‌اندازد و می‌خواهد تصویری از ویرانی و جنگ را برای جامعه ایران ارائه دهد و آنها را از سقوط رژیم بترساند. اما آیا این درست است؟ آیا غرب قصد حمله به مردم و زیرساختهای حیاتی را دارد؟ ایشان حتی به نقل از منابع امنیتی خود می‌گوید لاتنها خانه‌های شمال تهران را بین خودشان تقسیم کرده‌اند! یک استاد فلسفه دانشگاه اگر آگاهانه یا حتی ناآگاهانه فریب دروغ، تبلیغات و توطئه‌های نهادهای امنیتی را بخورد و برای دیکتاتور این چنین تبلیغ کند باید در مورد «شعبان»‌ها چه تصویری کرد. پس این اخلاق است که فضیلت را از رذیلت و خیر را از شر متمایز میکند. در طول تاریخ، بسیاری از فلاسفه و اندیشمندان دیکتاتورهای دوران راستوده و یا مدتی با آنها کار میکردند؛ بخشی از آنها حتی علم خود را در خدمت منافع حاکمان خود قرار داده‌اند. آنها اگرچه توانستند تحولات بزرگی در اندیشه بشری، تفسیر مفاهیم و معانی خاص در علم ایجاد کنند، اما نگرش سیاسی و حمایت از حاکمان، به ویژه دیکتاتور و فاشیستها؛ عظمت آن متفکران را زیر سوال برده است. یکی از مشهورترین فیلسوفان قرن بیستم «مارتین هایدگر» بود-البته من نمیخواهم هایدگر و عبدالکریمی را در اینجا با هم مقایسه بکنم، با این حال، نقش هایدگر در دوران رژیم نازی مورد انتقاد بسیاری از شخصیت‌ها و اندیشمندان مانند «ادموند هوسرل» و «کارل یاسپرس» قرار گرفت که به دلیل دیدگاه‌های منفی وی به‌ویژه نسبت به یهودیان، هرگز او را نبخشیدند و از نظر اخلاقی وی را شرمسار کرده‌اند. آنها معتقد بودند که هایدگر آگاهانه نژادپرست است. هایدگر در زبان فلسفی خود، هیتلر را شخصیتی بلندپرواز توصیف می‌کند که تصمیم گرفت بشریت را از «فراموشی بودن» نجات دهد! همانگونه که عبدالکریمی فکر می‌کند، این خامنه‌ای و رژیم او هستند که در مقابل «نظام سلطه» (آمریکا و اروپا) ایستاده‌اند و ما باید از هر جهت از آن حمایت کنیم. او معتقد است آنچه خامنه‌ای انجام می‌دهد بدون تفکر نیست، بر اساس منافع ملی است و نباید به او پشت کنیم. در ۲۷ می ۱۹۳۲، هایدگر به دانشجویان دانشگاه

چند روز پیش دو چهره مطرح در ایران به بررسی آینده، رویدادهای داخلی و خارجی ایران پرداختند. «بیژن عبدالکریمی»، روشنفکر و استاد فلسفه دانشگاه تهران و «مهدی نصیری»، نویسنده و روزنامه‌نگار. هرکدام بر اساس دیدگاه خود سعی در تبیین نظرات خود داشتند. ظاهرا این دو ایرانی منتقد سیاست های رژیم جمهوری اسلامی هستند و حتی صریحا در مورد گذار از رژیم صحبت میکنند. گفتگو حدود سه ساعت و نیم طول کشید. آنچه در این نوشتار کوتاه شایان ذکر است و مرا به سخن برانگیخت، دیدگاه متفاوت این دو فرد بود که علیرغم همه انتقادهایی که از هر نظر به نظام، حال، آینده و نوع حکومت داشتند، در مورد دموکراسی، عدم تمرکز، تکرر جامعه و حقوق دیگری (ملیتهای) اهمیتی قابل نشدند و در میان دو ایدئولوژی همسان با آزمونی ناموفق گرفتار شده‌اند. به طور کلی؛ عبدالکریمی با بیانات فلسفی و استفاده از مفاهیم سعی میکرد در مقام یک فیلسوف ظاهر شود و نظر توده‌های جامعه را با فن بیان به خود جلب کند. ایشان صریحا نصیری را که نقد اساسی به حاکمیت داشت به سخره گرفت و گفت؛ متاسفانه این بحث ها همیشه به سمتی میرود که من متوجه نمیشوم و ای کاش این افراد سطح علمی خود را بالا می‌بردند و به صورت علمی با هم مناظره می‌کردیم. عبدالکریمی ابتدا سعی کرد به صورت تصنعی از نظام فاصله بگیرد و از اینکه در جامعه محبوبیت خود را از دست داده است ناراضی بود. ایشان در سخنان ابتدایی گفت؛ با توجه به شرایط منطقه، باید تغییر صورت پذیرد، این تغییرات به نفع نظام است، حتی به نفع امنیت ملی ماست. ما تغییر میخواهیم و من حتی میخواهم از آن گذر کنم! اما در جریان مناظره چندین بار با پارادوکس و تضادهای فکری مواجه می‌شود و هر بار سنگ آسیاب را به یک طرف می‌چرخاند! وی در ادامه معتقد است که؛ رژیم تغییر نخواهد کرد و حتی غرب هم این را نمی‌خواهد و به همین شکل باقی خواهد ماند. وی با این سخنان متضاد و واهی میخواهد آب پاکی به دست معترضان بریزد و بگوید که غرب طرفدار تغییر رژیم نیست و اگر قرار است تغییری صورت گیرد باید توسط نیروهای خودی (انقلابی-شیعه) انجام شود. وی اساسا به اپوزسیون اعتقادی ندارد و آنها را دست نشانده